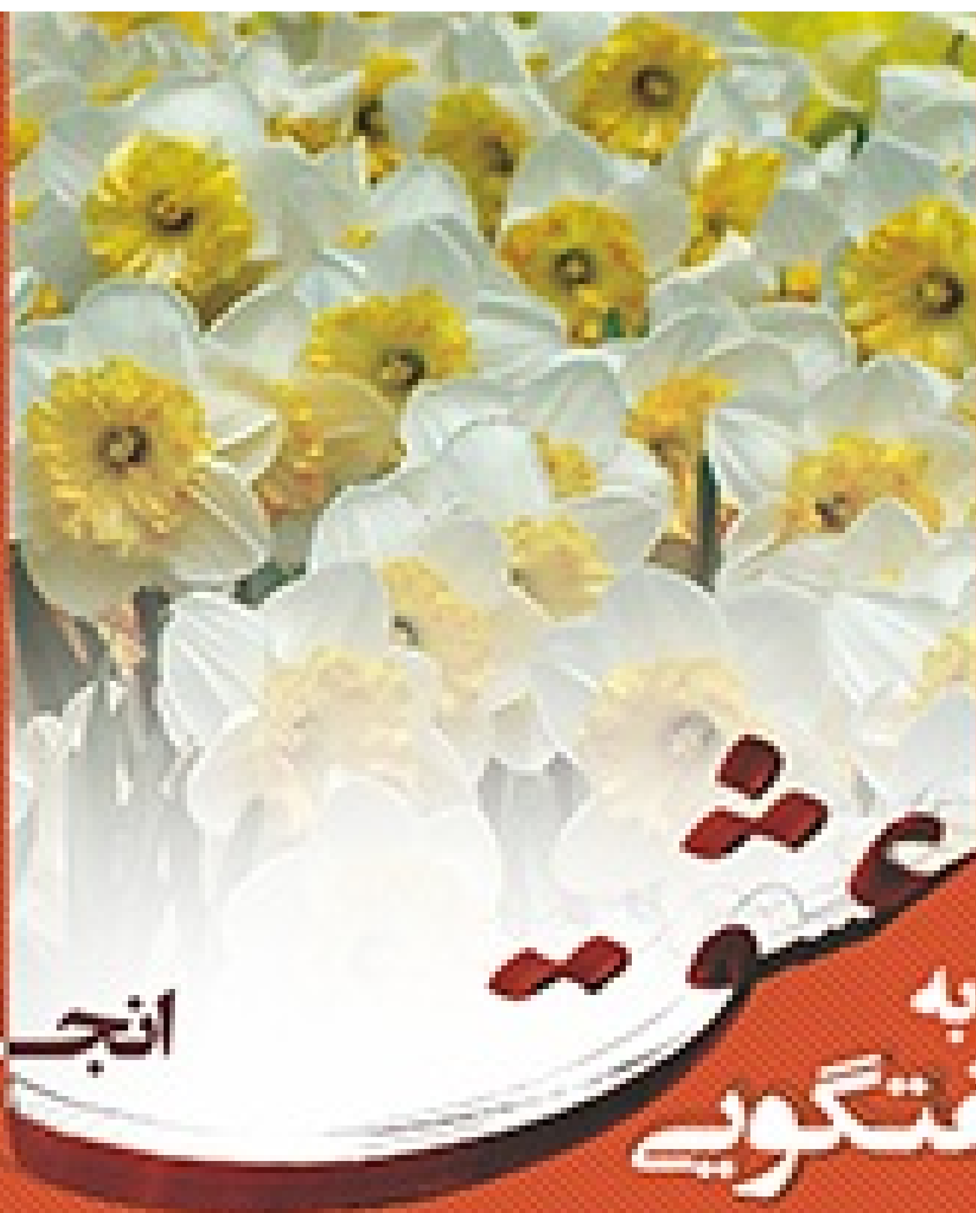


گفتگویی که به عشق انجامید

بسم الله الرحمن الرحیم

گفت و گویی که به عشق انجامید

نویسنده:

مهدی عدالتیان

ناشر چاپی:

خانه پژوهش: راه روشن

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست ----- ۵

گفت و گویی که به عشق انجامید ----- ۸

مشخصات کتاب ----- ۸

اشاره ----- ۹

فصل: اول ----- ۱۷

۱- دیداری به یادماندنی ----- ۱۷

۲- شناخت امام زمان (علیه السلام) چه ضرورتی دارد؟ ----- ۲۱

فصل: دوم ----- ۲۵

۱- او خواهد آمد ----- ۲۵

۲- حداقل شناخت ----- ۲۶

۳- طفل پنج ساله و امامت! ----- ۲۸

۴- در غیبت کبری چه باید کرد؟ ----- ۳۰

فصل: سوم ----- ۳۳

۱- مرد آسمانی ----- ۳۳

۲- مهدی در کتابهای اهل سنت ----- ۳۴

۳- مهدی در ادیان و مکاتب جهان ----- ۳۵

۴- مهدی در قرآن ----- ۳۷

فصل: چهارم ----- ۴۳

۱- بهار، باورکردنی است ----- ۴۳

۲- قطعی بودن ظهور ----- ۴۴

۳- این همه حدیث! ----- ۴۶

۴- تفاوت نظر شیعه و سنی در مورد امام زمان(علیه السلام) ----- ۴۷

فصل: پنجم ----- ۴۹

۱- به کجا چنین شتابان ----- ۴۹

۲- جهان در عصر ظهور ۵۳
۳- آیا امام زمان(علیه السلام) گردن مرا میزند؟ ۵۶
۴- امام زمان(علیه السلام) چگونه بر امکانات نظامی پیشرفته غلبه میکنند؟ ۵۸
۵- شباهتهای امام زمان(علیه السلام) به انبیا و امامان(علیهم السلام) ۵۹
۶- چرا برای ظهور امام زمان(علیه السلام) دعا میکنیم؟ ۶۰
فصل: ششم ۶۳
۱- روز بیداری ۶۳
۲- پرسشهای بی پاسخ! ۶۵
فصل: هفتم ۶۷
۱- گل بهاری من ۶۷
۲- انتظار یعنی چه؟ ۶۹
۳- یک سؤال مهم ۷۳
۴- باید برای تعجیل در ظهور گناه کنیم؟ ۷۵
فصل: هشتم ۸۱
۱- خورشید مغرب ۸۱
۲- نقل یکی از علمای اصفهان ۸۶
۳- داستان انار ۹۶
فصل: نهم ۱۰۹
۱- نامحرمان خلوت یار ۱۰۹
۲- فواید یاد امام زمان(علیه السلام) ۱۱۲
۳- چگونه بیشتر به یاد امام زمان(علیه السلام) باشیم؟ ۱۱۴
۴- مسجد جمکران ۱۱۹
۵- سالارت تو را فراخوانده است ۱۲۰
۶- پیام ما را برسان ۱۲۱
۷- فرمان بنیاد مسجد شکوهمند جمکران ۱۲۳
۸- آداب مسجد جمکران ۱۲۴

۹- با گامهای استوار به سوی رساندن پیام ---------- ۱۲۵
۱۰- من در انتظار شما بودم ---------- ۱۲۶
۱۱- برای انجام کار ---------- ۱۲۷
۱۲- پس از رحلت سید ---------- ۱۲۹
فصل: دهم ---------- ۱۳۱
۱- ابراز محبت ---------- ۱۳۱
فصل: یازدهم ---------- ۱۴۳
۱- سخن آخر ---------- ۱۴۳
درباره مرکز ---------- ۱۵۳

گفت و گویی که به عشق انجامید

مشخصات کتاب

سرشناسه:عدالتیان، مهدی، ۱۳۴۳ -

عنوان و نام پدیدآور:گفت و گویی که به عشق انجامید/ مهدی عدالتیان.

مشخصات نشر:مشهد: خانه پژوهش، ۱۳۹۲.

مشخصات ظاهری:۱۳۷ص.؛ ۵/۱۴×۵/۲۱ س م.

شابک:۴۵۰۰۰ ریال: ۹۷۸-۹۶۴-۹۹۶۹-۸۴-۸

وضعیت فهرست نویسی:فاپا

یادداشت:چاپ قبلی: گل محمدی ، ۱۳۸۶.

یادداشت:چاپ دوازدهم.

یادداشت:چاپ سیزدهم: ۱۳۹۴.

یادداشت:عنوان عطف: گفتگویی که به عشق انجامید.

یادداشت:کتابنامه به صورت زیرنویس.

عنوان دیگر:گفتگویی که به عشق انجامید.

موضوع:محمدبن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ق -

موضوع:محمدبن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ق. - -- رویت

موضوع:مهدویت-- انتظار

رده بندی کنگره:BP۲۲۴/۴/ع۳۷گ۷ ۱۳۹۲

رده بندی دیویی:۲۹۷/۴۶۲

شماره کتابشناسی ملی:۳۱۱۹۲۹۷

اشاره

گفت و گویی که به عشق انجامید

مهدی عدالتیان

ص:۲

انتشارات خانه پژوهش

فصل: اول

۱– دیداری به یادماندنی

اولین پرتو خورشید بر زمینهایی که هنوز از بارش برف روزهای گذشته سفید پوش بود میتابید. تلالوی قطرههایی که همچون حباب هفت رنگ میدرخشید توجهم را به خود جلب کرد. لحظهای درنگ کردم و در دل به این همه زیبایی و به خالق آن آفرین گفتم. زندگی هر گوشهای درسی است و زیباییاش جلوهای ست از جمال خداوندی، اما ما آن قدر در سیاهی دود و آهن و درگیر و دار زندگی صنعتی اسیر شدیم که بیاعتنا از کنار همهی آنها میگذریم. مدتی حال و هوای دیگری پیدا کرده

بودم سرانجام بایست از جایی شروع میکردم. ماهی دریا بودم و سالها در جستجوی آب، حیران میگشتم. بایست به چشمه میرسیدم و در زلال آن چشمان غبار گرفتهام را میشستم. اما کجاست آب؟ کجاست چشمه حیات؟

درست نمیدانم از چه زمانی، اما خیلی کوچک بودم که میشنیدم بزرگترها نامی را به عظمت و بزرگی یاد میکنند. وقتی کمی بزرگتر شدم دیدم در خانه، مدرسه و محیطهای دیگر، این نام خیلی بر زبانهاست. مهدی موعود، صاحب الزمان، حجه ابن الحسن و... تعبیرات دیگر همه نامهایی بود که برای شخصیتی بسیار عزیز و دوست داشتنی در نظر مردم، و این صحبتها در نیمه شعبان به اوج خود میرسید.

من همه کم کم متوجه شده بودم که او امام دوازدهم ما شیعیان و فرزند امام عسگری (علیه السلام) است که بیش از هزار سال قبل متولد شده و اکنون زنده و از نظرها غایب است. بتدریج علاقهی او هم در دلم خانه کرد و به جشنها و مراسم مربوط به او هم تمایل پیدا کردم و در آنها شرکت جستم. گاهی هم خودم در آن مجالس خدمت میکردم. اما خیلی سؤالات و ابهامها در مورد او فکرم را مشغول کرده بود.

دلم میخواست همه چیز را راجع به او بدانم. بعضی اوقات در فکر فرو میرفتم و سؤالاتی در ذهنم رژه میرفتند:

او حتما میاد؟ نکنه ما در اشتباه باشیم. آیا میشه من با او ارتباطی داشته باشم؟ اصلا چرا غایب شده و چرا همون وقتی که میخواد ظهور کنه چند سال قبلش متولد نمیشه؟ وجود او در پس پرده غیبت چه فایدهای میتونه داشته باشه؟ او با ظهورش چه اهدافی رو دنبال میکنه و...

ناگهان به خود میآمدم که چه مدت زیادی است در این افکارم. بلند میشدم و به دنبال کارهایم میرفتم اما باز در فرصتی دیگر همین برنامه تکرار میشد.

گاهی هم با بعضی از دوستان یا اقوام سر حرف را باز میکردم اما میدیدم خیلیها در این عوالم نیستند. احساس غربت میکردم، با خود میگفتم: از دو حال خارج نیست، یا او اصلا واقعیت نداره، امام ما نیست، موجود نیست که باید معلوم بشه و خودمونو معطل نکنیم، این همه جشن و پوستر و شعار و غیره رو بریزیم دور و یا واقعا هست، امام ماست و حجت خداست که در این صورت ما خیلی نسبت به او کوتاهی و جفا میکنیم.

اگر او امام ماست آخه نباید اونو بشناسیم؟ به او اظهار محبتی کنیم؟ با او همراهی کنیم، با او حرف بزنیم و با او ارتباطی روحی معنوی برقرار کنیم؟

چقدر ما بیانصافیم! واقعا اگه پدر ما به مسافرتی طولانی بره، ما اونو بکلی فراموش میکنیم و طوری رفتار میکنیم که انگار

نه انگار پدری داشتیم؟ یا اینکه به یاد او، پیگیر کار او و در پی کسب اطلاعاتی در موردش و ایجاد ارتباط با او هستیم.

بالاخره هرچه فکر میکردم او امام ماست، ما خیلی در حقش کوتاهی کردهایم. این بود که آرام نمیگرفتم و به دنبال کسی میگشتم که بتواند عطش مرا نسبت به این معما فرو بنشاند و سؤالاتم را پاسخ دهد.

با خود میگفتم: چطوره که اگه کیف پولم گم بشه، به هر کس میرسم میگم، به هر جایی سر میزنم، با هر فرد وارد و آشنایی مشورت میکنم تا گمشدهی خودمو پیدا کنم، اما نسبت به حقیقتی به این بزرگی بیاعتنا باشم؟ نه باید مطالعه کنم، سؤال کنم، فکر کنم و تلاش کنم تا حقیقت برام روشن بشه.

روزی در یک کتاب دعا، جملهای به چشمم خورد که برایم بسیار جالب بود (اللهم عرفنی نفسک...) خدایا خودت رو به من معرفی کن که اگه تو رو نشناسم رسول تو رو نمیتونم بشناسم، خدایا رسولت رو به من معرفی کن که اگه رسول تو رو نشناسم حجت تو رو هم نمیتونم بشناسم، خدایا حجت خود رو به من بشناسون که اگه اون رو نشناسم گمراه میشم.

خیلی برایم جالب بود، با خود گفتم: این دعا رو باید هر روز بعد از نمازها و گاهی در دعاهام بخونم تا خدا یاریم کنه: شاید امام

ص:۱۲

زمانمو بشناسم و ابهامات و سؤالاتم به علم و روشنی مبدل بشه.

۲- شناخت امام زمان (علیه السلام) چه ضرورتی دارد؟

... بلی، اوضاع این گونه بود تا اینکه با شخصی آشنا شدم که به نظر میرسید میتواند به سؤالاتم پاسخ دهد. در اولین برخورد به او گفتم: آیا میتونم با شما بیپرده سخن بگم، به همه چیز در مورد امام زمان با دیدهی شک نگاه کنم و از صفر شروع کنم؟!

او گفت: اگر غیر از این باشه اشتباه کردی. کسانی که ساختمان افکار و عقیدهشونو از رو میسازند و زیر بنای فکرشونو محکم نمیکنن، با یک طوفان سؤالات یا یک سیل مختصر شبهات، ساختمونشون خراب میشه و همهی ایمان و عقیدهشون با سیل میره.

گفتم: پس من قبل از هر حرفی میخوام بدونم اصلا چه ضرورتی داره من امام زمانمو بشناسم و آیا اگه من بیتوجه به دنبال زندگی خودم باشم چیزی رو از دست دادم و ضرری کردم؟

گفت: این آیه رو شنیدی که خداوند میفرماید:«اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم؟»(۱)

گفتم: بله.

۱- نسا/۵۹

گفت: معنای این آیه چیه؟

گفتم: از خدا، رسول، و اولی الامر اطاعت کنین.

گفت: درسته، حالا چطور ممکنه ما از کسی که اونو نمیشناسیم اطاعت کنیم؟! مراد از اولی الامر در این آیه امام و حجت خدا در هر زمانه و اگه انسان امام خودشو نشناسه نمیتونه از او اطاعت کنه، پس باید اونو بشناسیم.

گفتم: از کجا معلوم که مراد از اولی الامر توی این آیه امام زمان باشه؟

گفت: جالبه بدونی همین سؤال در صدر اسلام و هنگام نزول این آیه مطرح شد. جابر یکی از اصحاب رسول خدا به اون حضرت گفت: یا رسول الله ما خدا و رسول رو میشناسیم اما نمیدونیم مراد از اولی الامر در این آیه چه کسانی هستن؟

حضرت فرمودند: مقصود از اولی الامر، علی و فرزندان اویند و تک تک اماما رو تا امام زمان نام بردن و این روایت علاوه بر مدارک ما شیعیان، در برخی کتب اهل سنت هم اومده.(۱)

من ضمن تشکر گفتم: حالا فهمیدم که شناخت امام زمان یک تکلیف واجبه چون اطاعت از ایشون واجب شد مقدمهی اون هم که شناخته، واجب میشه.

ص:۱۴

۱- رجوع شود به غایه المرام باب۱۴۲/ شواهد تنزیل ج۱ ص ۱۴۸/ ینابیع الموده باب ۷۶

او گفت: بله، و دلائـل و انگیزههـای دیگه هم برای شـناخت امـام زمان داریم، مثلا این حـدیث پیامبر عزیزمون که مورد اتفاق همهی مسلموناست: هر کس امام زمان خودشو نشناسه و بمیره به مرگ جاهلیت مرده.(۱)

اگه ترک کـاری(شـناخت امـام زمـان) موجب میشه من در حکم جاهلاـن و مشـرکان قبـل از اسـلام بـاشم، آیـا انجام اون کار ضرورت پیدا نمیکنه؟ پس ملاحظه میکنی که مسالهی آشـنایی با امام زمان و شناخت اون حضرت خیلی مهمتر از اونه که ما با اون برخورد میکنیم.

وقتی صحبت به اینجا رسید خیلی بیشتر از قبل مشتاق شدم سؤالاتم را دربارهی امام زمان نزد او مطرح و شناخت خود را کامل کنم، اما وقت گذشته بود و قرار شد ادامهی گفتگو در جلسهی بعد صورت گیرد.

***

۱- .[۱] رجوع شود به اصول کافی ج۱ ص ۳۷۶ و مسند احمد ج۴ ص ۹۶.

فصل: دوم

۱– او خواهد آمد

آماده میشدم تا راهی ملاقات دوستی شیفته و دانا شوم. هنوز در حال و هوای دمیدن صبح بودم، آخر آن روز احساس خاصی داشتم. بعد از پشت سر گذاشتن شبی سرد و پر اندوه که هر لحظه آرزوی طلوع را میکردم، از اولین روشنایی افق و دمیدن سپیده شعف خاصی یافته بودم و با تمام وجود دریافتم که هر شب تاریکی را، سپیده‌های ست و سرانجام صبح فرا خواهد رسید...

سرانجام به محل ملاقات رسیدم. در ابتدای جلسه گفتم: از

ص:۱۷

جلسـهی قبل که ضـرورت شـناخت امام زمانمو فهمیـده بودم دائم تو فکرم که هر طور شـده اون حضـرت رو بشـناسم و پاسـخ سؤالاـتمو در مورد ایشون به دست بیـارم. برای همین سـعی کردم در مورد ایشون بیشتر مطـالعه کنم. حالاـ میخوام بـدونم برای شناخت ایشون، همین چیزایی که من از جلسهی قبل تا حالا به دست آوردم کافیه؟

۲- حداقل شناخت

گفت: منظورت چیه، چه مطلبی دربارهی اون حضرت به دست آوردی؟

من در حالیکه دفترم را باز میکردم گفتم: اونچه به عنوان شناخت امام زمان به دست آوردم خلاصه کردم و تو این دفتر نوشتم؛ گوش کنین: نام آن حضـرت همان نام پیامبر اکرم یعنی محمد (صـلی الله علیه و آله و سـلم) است و لقب معروف ایشان مهدی است و ایشان در سـحرگاه نیمه ماه مبارک شـعبان در سال دویست و پنجاه و پنـج هجری قمری متولـد شدند، نام پدرشان امام حسن عسـگری (علیه السـلام) و نـام مادرشـان نرجس و محـل ولاـدت شـان سـامرا بوده است. دوران امـامت ایشـان همزمان با شهادت امام حسن عسـگری (علیه السلام) در هشتم ربیع الاول سال دویست و شصت هجری قمری شروع شده و از همان زمان به دلیل شرایط سخت حاکم و اینکه بشدت تحت تعقیب بودند مخفی گردیدند. دوران غیبت ایشان به دو دوره تقسیم میشود:

ص:۱۸

۱- غیبت صغری: که در آن مدت افراد خاصی از محل حضرت اطلاع داشتند و چهار نفر به نوبت عنوان نمایندگان رسمی ایشان در بین مردم فعالانه حضور داشتند و ضمن ابلاغ دستورات آن حضرت به شیعیان، سؤالات مردم را به ایشان میرساندند و پاسخهای حضرت را به آنها منتقل میکردند.(۱) این دوران با احتساب دوران زندگی مخفی آن حضرت قبل از امامت، به هفتاد و چهار و بدون آن به شصت و نه سال میرسد.

۲- غیبت کبری: این دوران با فوت آخرین نایب خاص آن حضرت در سال سیصد و بیست و نه هجری آغاز میشود، که حضرت در روزهای آخر عمر او در نامهای به او نوشتند تو بزودی از دنیا میروی و کسی را بعد از خودت به عنوان نایب من تعیین مکن(۲) و از آن زمان غیبت کبری آغاز شد.

این نوشته را که خواندم به او گفتم: نظر شما چیه؟ این شناخت امام زمان ما کافیه یا نه؟

او گفت: شناخت درجات و مراتبی داره، در مورد امام هم اولین قدم و حداقل شناخت اینه که شخص او رو بشناسیم که کدوم فرد امام ماست و بدونیم که او حجت خدا و پیشوای ما و جانشین

۱- نام آن چهار نفر به ترتیب عبارت است از: عثمان بن عید عمروی، محمد بن عثمان بن سعید، حسین بن روح و ابوالحسن علی بن محمد سمری

۲- فانک میت ما بینک و بین سته ایام فاجمع امرک و لاتوص الی احد فیقوم مقامک بعد وفاتک فقد وقعت الغیبه التامه... منتخب الاثر فصل۴ باب۳ ص ۴۰۰.

پیامبر خـدا در امور دین و دنیای ماست و اطاعت او بر ما واجبه، اما از این حداقل که بگذریم، هر چه بیشتر دربارهی امام خود بـدونیم به خیر و سـعادت و رسـتگاری نزدیکتر میشـیم و بهرهمندی ما از برکات وجود او بیشتر میشه. مثلاً همین که تو در فکر این هسـتی که پاسـخ خودت و دیگران رو نسـبت به اون حضـرت به دست بیـاری، گـامی در جهت ارتقـای شـناخته که بسـیار ارزشمنده.

۳– طفل پنج ساله و امامت!

گفتم: بله، من هنـوز هم خیلی سـؤال دارم امـا قبـل از همه دو سـؤالی رو طرح میکنم که از نوشـتههای خودم برام پیش اومـده. یکی اینکه با توجه به مطالعاتی که داشـتم اون حضرت در پنج سالگی به منصب امامت رسیدن. راستی یک طفل پنج ساله که هنوز امتحانی نداده، سابقهای نداره، چطور میتونه شایسـتهی این مقام باعظمت باشه؟ و اصـلا چنین چیزی سابقه داشته که یک کودک مقامی به این بلندی کسب کنه؟

او گفت: به نظر شما در چه سنی شایسته است کسی امام یا پیغمبر بشه؟

گفتم: البته من هم میـدونم (بزرگی به عقـل است نه به سال) و میـدونم رهبری و معلمی به سن و سال نیست، به علم و لیاقت و شایستگییه اما منظورم اینه که وقتی کسی مثل پیامبر سی، چهل سال زندگی میکنه از عمل او برای ما مشخص میشه

که شایستگی داره یا نه، اما در مورد یک کودک هنوز نمیتونیم قضاوت کنیم.

گفت: پس فایده این سی، چهل سال عمر کردن، شناخت ما نسبت به شایستگی اون فرده؟ مگه نه؟

گفتم: آره.

گفت: اگه ما اون کسی که باید امامو تعیین کنه میبودیم، نیاز به این گذشت زمان داشتیم، اما خداوند که آگاه از گذشته و حال و آینده ست قبل از گذشت این زمان نتیجه رو میدونه و نیازی نداره که این مدت رو صبر کنه تا از حال بندهاش آگاه بشه، لذا با توجه به همون علم و آگاهی از ابتدا حجت خودشو انتخاب میکنه.

گفتم: آها! حالا فهمیدم. اشتباه من اینجا بود که خدا رو با خودم مقایسه میکردم ولی حالا روشن شدم. اما نگفتین این کار سابقه داشته یا نه؟

گفت: بله، در بین انبیا سابقه داشته، قرآن کریم نسبت به دو پیامبر بزرگ الهی، حضرت یحیی و حضرت عیسی خبر میده که خداوند این دو نفر رو در کودکی به پیامبری برگزید.(۱) تا اینجا معلوم شد که خداوند صلاحیتها رو میدونه و نیازی به امتحان گرفتن نداره اما علاوه بر این، ما عالمهای دیگری هم

۱- مریم/ ۱۲ و ۳۰

قبل از این عالم داشتیم که در اونجا انسانها امتحاناتی دادن و تو فرصت مناسبی دربارهش صحبت میکنیم. نتیجهی اون امتحانات هم میتونه در انتخاب پیامبر و امام موثر باشه.

۴- در غیبت کبری چه باید کرد؟

ضمن تشکر، از ترس اینکه وقت جلسه تمام نشود زود سؤال دومم را مطرح کردم و گفتم: سؤال دومم از آغاز غیبت کبراست که آیا امام زمان با توجه به اینکه در دوران غیبت کبری نائب خاصی ندارن، برای مردم فکری نکردن که در مسائل فکری عقیدتی تکلیف اونا روشن باشه؟

گفت: مگه میشه امام به فکر پیروانش نباشه؟(۱) اون حضرت در پاسخ به سؤالات یکی از دوستانشون(۲) که بوسیله نائب دوم امام زمان(۳) در غیبت صغری به اون حضرت رسیده بود، نوشتند: پس از پایان دوران غیبت صغری مردم به نمایندگان عام من که علما و راویان حدیث هستند مراجعه کنند که آنان حجت من بر مردم و امنای الهی در بیان احکام دین هستند.

و همچنین، برای این که مردم در تشخیص متخصص در دین و عالم الهی ملاکی داشته باشن نوشتن: در امور خود به فقیه و

۱- آن حضرت در نامه ای به شیخ مفید می نویسند: (انا غیر مهملین لمراعاتکم و لاناسین لذکرکم) ما از رسیدگی به حال شما کوتاهی نمی کنیم و یاد شما را از خاطر نمی بریم. احتجاج طبرسی ج۲ ص پانصد و نود و هشت.

۲- اسحاق بن یعقوب.

۳- محمد بن عثمان بن سعید.

عالمی که پرهیزگار، هوی گریز، دین باور و دین نگه دار و گوش به فرمان دستورات امام خود باشد مراجعه کنید و بدانید که همهی علما این گونه نیستند، بلکه بعضی از آنها دارای شرایط میباشند و قابلیت نیابت و نمایندگی مرا دارند.(۱)

ملاحظه میکنی، اون حضرت سالها قبل از تمام شدن دوران غیبت صغری و در زمان نائب دوم خودشون این حقایقو برای مردم بازگو فرمودن و تکلیف ما رو در این دوران روشن کردند. پس ما هستیم که باید با دقت و تحقیق، عالم ربانی و فقیه مورد نظر اون حضرت رو بشناسیم و با کمک و تبعیت از او به وظیفهی خود عمل کنیم و رضایت امام زمانمونو جلب کنیم.

من که با دلیل شیرینی بحث بکلی از ساعت غافل شده بودم آمدم سؤال دیگری مطرح کنم، اما او ضمن عذرخواهی خواست که ادامهی بحث به نشست بعدی موکول شود.

***

۱- رجوع شود به کتاب غیبت از شیخ طوسی، منتهی الآمال محدث قمی و احتجاج شیخ طبرسی.

فصل: سوم

۱- مرد آسمانی

از خانه بیرون آمدم بیصبرانه مشتاق دیدار دوستم بودم، در مسیر بایست از پارک و فضای سبزی میگذشتم. در این روزهای آخر زمستان همه جا سرد و بیروح بود و از سبزه و گل خبری نبود. گه گاه نسیمی بهاری گونهام را نوازش میکرد و خبر از نزدیک شدن بهار میداد. مثل این که درختها و بوتهها هم این را فهمیده بودند. جوانهها از شاخههای خشک سرک میکشیدند تا ببینند آیا وقت انتظار سرآمده؟ و بهار بزودی دست

ص:۲۵

مهربان خود را بر سر آنها میکشد؟ واقعا انتظار بهار چه انتظار قشنگیست!

بیصبرانه منتظر رسیدن به محل ملاقات بودم و خیلی دوست داشتم بدانم اصلا نام مهدی موعود از چه زمانی و اول بار از زبان چه کسی مطرح شد. آخر وقتی میدیدم جمعی از مسلمانان (اهل سنت را میگویم) نامی از او نمیبرند و اظهار اشتیاق و ارادتی به او نمیکنند با خود میگفتم شاید این بحث را امام عسگری(علیه السلام) در مورد فرزندشان مطرح کردهاند و چون آنها به امامت امام یازدهم ما معتقد نیستند نسبت به این مساله هم کم توجهند. به همین جهت اولین سؤالی که در این جلسه مطرح کردم همین بود.

۲- مهدی در کتابهای اهل سنت

او گفت: نام مقدس مهدی(علیه السلام) و مژدهی ظهور او در اسلام اول بار از زبان شخص پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) جاری شد و اون حضرت بشارت مهدی رو به دخترشون فاطمه داده و طبق نوشتهی اون عالم سنی فرمودن:«ابشری یا فاطمه فان المهدی منك.» بشارت باد بر تو ای فاطمه که مهدی از فرزندان توست.(۱) و مسألهی مهدی (علیه السلام) تا اونجا قطعی و حتمیه که سیوطی عالم مشهور اهل سنت مینویسه پیامبر فرمودند:«من کذب المهدی فقد کفر.» هر کس مهدی را تکذیب کند

ص:۲۶

۱- البرهان، متقی هندی، مطبعه ی خیام قم، ص نود و چهار .

کافر است.(۱)

گفتم: خیلی جالبه که اهل تسنن هم روایات مربوط به مهدی موعود رو ذکر کردن.

گفت: پس اگر برای جالبه این نکته رو هم بدون که حتی در قدیمیترین کتاب حدیثی اهل سنت یعنی احمد ابن حنبل که نویسندهی اون قبل از ولادت امام مهدی(علیه السلام) از دنیا رفته، سخنان پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) دربارهی مهدی موعود به چشم میخوره. یعنی کسی که خودش قبل از ولادت مهدی موعود در دنیا زندگی کرده و فوت کرده معتقد به مهدی موعود بوده.(۲)

۳- مهدی در ادیان و مکاتب جهان

و از اون جالبتر اینه که اصلا مساله اعتقاد به منجی موعود و آمدن شخصی که همه عالم رو اصلاح میکنه، یک مسالهی بین المللی و جهانیه. همهی ادیان و فرقههای عالم معتقد به ظهور او هستن و همهی انبیای گذشته و رهبران مذهبی، پیروانشون رو به آمدن مصلح غیبی و تشکیل دهنده حکومت واحد جهانی بشارت دادن. در هر یک از آیین و ادیان و مکاتب و ملل و اقوام از مصلح جهانی با تعبیرهای متناسب با فرهنگ خودشون نام برده شده و سخن گفته شده.

۱- العرف الوردی فی اخبار المهدی، جلال الدین سیوطی، ج۲، ص ۸۳.

۲- مسند احمد ج ۱ و۳.

به قول شاعر:

هر یک به زبانی صفت حمد تو گوید

بلبل به غزل خوانی و طوطی به ترانه

وقتی صحبت به اینجا رسید او در حالی که کاغذی از جیبش در میآورد. گفت: این عبارت رو از کتابی نوشتهام و آوردم که برات بخونم. گوش کن:

در آیین زرتشت از او به نام سوشیانت یا سوشیانس (نجات دهندهی بزرگ جهان) و در میان یهودیان به نام ماشیع (مهدی بزرگ) و در آیین هندی به نام آواتارا و در آیین بودایی به نام بودای پنجم و در میان برهمائیان به نام ویشنو و در کتاب شاکمونی از کتب مقدس دادتک برهمائیان به نام آخرین وصی ممتاطا(محمد) ودر کتاب پاتیکل به نام راهنما(هادی، مهدی) تعبیر نموده اند. و اهالی صربستان در انتظار مارکوکرالیویچ و ساکنان جزیره انگلستان در انتظار آرتور و ایرانیان باستان در انتظار گرزاسپه و یونانیان در انتظار کالویبرگ و اقوام اسکاندیناوی در انتظار اودین و اقوام اروپای مرکزی در انتظار بوخص و اقوام آمریکای لاتین در انتظار کوتزلکوتل و چینیها در انتظار کرشنا به سر میبرند.(1)

۱- شیفتگان حضرت مهدی ج۱ ص ۱۲

۴- مهدی در قرآن

وقتی صحبت به اینجا رسید با تعجب پرسیدم: پس چرا مسألهای به این مهمی در قرآن مطرح نشده و هیچ اشارهای هم در آیات قرآن به اون نشده؟ خیلی آرام از من پرسید: شما با ترجمه و تفسیر قرآن چقدر آشنا هستی؟

با خنده گفتم: من و ترجمه و تفسیر! من هنوز در روخوانی قرآن کامل نیستم چه برسه به تفسیر.

گفت: پس از کجا به این محکمی ادعا میکنی هیچ اشارهای در قرآن راجع به مهدی موعود نیست؟

گفتم: یعنی میخوایین بگین در قرآن هم راجع به امام مهدی (علیه السلام) آیهای داریم؟

گفت: بله نه تنها یک آیه که دهها آیه در قرآن به این مسأله مربوط میشه. وقتی به تفاسیر مراجعه میکنی میبینی آیات زیادی هست که مفسرین گفتهاند مصداق کامل این آیه شخص مهدی موعود یا روزگار اوست. البته نه اینکه نظر شخصی اونا باشه، روایاتی رو نقل میکنن که آیه رو بر مهدی موعود منطبق نموده. مثلاـ در قرآن میخونیم«اولئک حزب الله الا ان حزب الله هم المفلحون»(۱) در بیان و توضیح این آیه، علامه حنفی قندوزی، عالم اهل سنت در کتاب خودش حدیثی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل

۱- مجادله/ ۲۲

میکنه که اون حضرت در مورد مهدی موعود (علیه السلام) فرمودهاند: «و غیبت اختیار میکند، سپس خروج میکند و زمین را مالامال از عدل و داد مینماید همانطور که از جور و ستم پر شده. خوشا به حال صبر پیشگان و شکیبایان در دوران غیبت او. خوشا به حال پایداران بر محبت او و یارانش، آنها کسانی هستند که خداوند در کتاب خود وصفشان کرده و فرموده:«هدی للمتقین الذین یومنون بالغیب»، و نیز فرموده:« اولئک حزب الله الا ان حزب الله هم المفلحون. »(۱)

ملاحظه میکنی چگونه این آیه رو پیامبر اکرم مربوط به مهدی موعود و یاران او دونستن. از این گونه آیات دهها نمونه در قرآن داریم که مفسران شیعه و سنی روایات مربوطه رو در ذیل اونها آوردن.

گفتم: خیلی عالیه، دهها آیه من خیال میکردم حتی یک آیه هم در قرآن به مسأله مهدی موعود اشاره نداره، اما حیف که من نمیتونم از این تفاسیر استفاده کنم. هم اکنون هم اکثرشون عربیین و هم مفصل و متعدد. کاش میتونستم آیات قرآن رو که مرتبط با امام زمانه مطالعه کنم. به نظر شما چطور میتونم به خواستهام برسم؟

گفت: خوشبختانه این آیات رو بعضی از نویسندگان در کتاب مستقلی جمع آوری کردن. من در این زمینه دو کتاب بهت معرفی میکنم، یادداشت کن.

۱- ینابیع الموده ص ۴۴۳.

۱- کتابیه با نام المحجه فی منازل فی القائم الحجه تالیف عالم بزرگ شیعه سید هاشم بحرانی. این کتاب به فارسی هم ترجمه شده تحت عنوان سیمای حضرت مهدی در قرآن. در این کتاب ۱۲۰ آیه از آیات قرآن که به مهدی موعود و مسائل مربوط به اون حضرت، تأویل شده و با ذکر روایات مربوطه جمع آوری شده.

۲- کتاب المهدی فی القرآن(۱) که دوبار ترجمه شده، یک بار با نام امام مهدی در قرآن و بار دیگر با نام موعود قرآن. در این کتاب هم ۱۱۰ آیه از آیات مرتبط با مهدی موعود با ذکر روایات جمع آوری شده نکتهی جالب اینه که در این کتاب تمام روایاتی که میگه این آیه قرآن مربوط به مهدی (علیه السلام) است، همگی از کتابهای حدیثی اهل سنت جمع آوری شده.

من که از خوشحالی در پوست خود نمیگنجیدم نام و مشخصات کتابها را یادداشت کردم و همین طور که از جای خودم بلند میشدم تا خداحافظی کنم، گفتم: چقدر این دو کتاب که معرفی کردین جالبه، آدم از مراجعه به این همه تفاسیر و پیدا کردن این همه آیه و روایت بینیاز میشه ولی کاش یک کسی هم نظر ادیان مختلف دربارهی موعود جهانی رو جمع آوری میکرد تا به جای مراجعه به کتابهایی مانند تورات، انجیل و امثال اینها، به همون کتاب مراجعه میکردیم.

۱- تالیف آقای سید صادق حسینی شیرازی.

او گفت: خوشبختانه این کار هم انجام شده و خیلی از نویسندگان نظریات ادیان ومذاهب مختلف رو جمع آوری کردن، از جمله یکی از محققان کتابی نوشته به نام او خواهد آمد در این کتاب عباراتی از کتابهای ادیان و کیشهای مختلف بدون کم و زیاد دقیقا نقل شده:

از جمله دو عبارت از متن زبور، شش عبارت از تورات و ملحقات آن، پنج عبارت از انجیلهای مختلف (متی، یوحنا، مرقس و لوقا) و ملحقات آنها، ده عبارت از کتابهای مقدس هندیان و داشمندان آنان و ده عبارت از منابع زرتشتیان انتخاب شده و با ذکر نشانی دقیق در کتاب نقل شده.

وقتی که بلند شدیم و داشتیم از اتاق خارج میشدیم، کنار طاقچهای رسیدیم که در آن چند کتاب بود، دوستم که به قصد بدرقهی من از اتاق خارج میشد به من گفت: صبر کن، به نظرم کتابی که گفتم این جا باشه، یک مطلب جالب هست که برات میخونم، بعد اگه خواستی کتاب رو ببر تمامشو بخون. با کمی ورق زدن مطلب را پیدا کرد و شروع کرد به خواندن:

به سال **۱۳۵۹**ه.ش توفیق دست داد و به هند سفر کردیم. در کشمیر در مورد زبان سانسکریت جویا شدم، معلوم شد که در دانشگاه سری نگر دو نفر استاد هستند که به زبان سانسکریت مسلط هستند. ترتیبی داده شد که چند ساعتی به خدمتشان

رسیدم. از آنها در مورد آیندهی جهان پرسیدم گفتند: آنچه در کتابهای مذهبی ما موجود است این است که: یک مرد آسمانی در آخر الزمان ظهور میکند، ظلم و ستم را از پهنهی جهان ریشه کن میسازد، حکومتی را بر اساس عدالت و آزادی در سطح جهان تاسیس میکند، دیگر در جهان از جهل و شر و تبهکاری اثری نمیماند و همهی انسانها در برابر او خضوع میکنند و همهی جهان زیر یک پرچم و تحت فرمان یک فرمانروا اداره میشود... همهی اظهارات آنها دقیقا با اعتقادات ما به ظهور مصلح جهانی منطبق بود. از آنها خواستم که کتاب بخصوصی را که حاوی این مطلب باشد به من معرفی کنند، آنها نیز کتاب گرگوار نهم را معرفی کردند و متن سانسکریت آن را به من ارائه دادند و فرازهایی را از روی کتاب برایم خواندند و ترجمه کردند. در این موقع من با تشکر کتاب را از دوستم گرفتم و خداحافظی کردم.

***

ص:۳۳

فصل: چهارم

۱- بهار، باورکردنی است

سر و صـدای گنجشـکان خسـته از زمسـتان از لابلای شاخههـای درختان به گوش میرسـید. آنها هم باور کرده بودنـد که بهار حتمی است. بایـد بالهـای دود گرفتهشـان را با باران بهاری میشسـتند. و بعـد از روزهای سـرد زمسـتانی که در لانههای تنگ و غبارآلودشان به انتظار نشسـته بودنـد، بایست پرواز را دوباره آغاز میکردند. اینك بهار را احساس میکردند و میدانسـتند هنگام پرواز در آسمان پاك و آبی نزدیک است!

ص:۳۵

آن جلسه را با نکتهای دربارهی حتمی و قطعی بودن ظهور امام زمان(علیه السلام) شروع کردم و گفتم: گر چه از صحبتهای جلسات قبل کاملا روشن شد که مسألهی ظهور مهدی(علیه السلام) یک حقیقت مسلمه و همهی مسلمونا و حتی غیرمسلمونا منتظر یک منجی جهانی هستند اما دوست داشتم این مسأله رو بیشتر توضیح بدین، طوری که من هم بتونم برای دوستان نوجوانم بیان کنم تا اونها هیچ تردیدی در ظهور حضرت نداشته باشن.

۲- قطعی بودن ظهور

گفت: بسیار خوب، پس من با یک مثال شروع میکنم. اگه شخصی که پدرش سالها قبل از دنیا رفته شبی اونو در خواب ببینه و پدر در عالم خواب به او بگه: من دوازده صندوقچه جواهرات در زیرزمین منزل دفن کردم، هنگامی که این شخص از خواب بیدار میشه ابتدا به خودش میگه عجب خوابی دیدم! معلوم نیست اثر غذای دیشبه یا اثر افکار من که همیشه در فکر گرفتاریهای مادی خودم هستم، و یقین میکنه که خوابش باطله، اما با خودش میگه من که بیکارم، ضرری نداره، کمی وقت می ذارم و کف زیرزمین رو میکنم. کلنگو بر میداره و مشغول میشه، ناگهان با تعجب صندوقچهای پیدا میکنه. از شما میپرسم، حالا چه مقدار احتمال میده خوابش درست باشه؟

ص:۳۶

گفتم: خیلی زیاد.

گفت: حالا اگه صندوق دوم و سوم هم پیدا بشه چی؟

گفتم: دیگه یقین میکنه که خوابش درست بوده.

گفت: حالا اگه یازده صندوق رو پیدا کنه و چند متر دیگه زمین رو گود کنه و خبری از صندوق دوازدهم نباشه آیا به نظر تو دست از کار میکشه؟

گفتم: اگه من باشم و این خواب و این همه نشانههای درست، وقتی یازده صندوق رو به بدست بیارم، اگه اونقدر گود کنم که از اون طرف زمین سر در بیارم، دست بردار نیستم و تازه اگه پیدا نکنم تو نوع کار خودم شک میکنم نه درستی خواب.

گفت: آفرین! حالا توجه کن که این خوابه و این همه یقین آور، پس چطور اگه شخصیت با عظمتی همچون پیامبر اسلام در بیداری و با تاکید و تکرار دوازده جانشین برای خودشون معرفی کنن و نوع بشر، یازده نفر از اونها رو پیدا کنه، آیا با به تاخیر افتادن، انسان عاقل و مومن در صحت گفتار رسول خدا شک میکنه؟

گفتم: هرگز! از این مثال و توضیح تشکر میکنم، اما منظور از تکرار و تأکید رو خوب نفهمیدم، لطفا کمی بیشتر توضیح بدین.

گفت: با توجه به اینکه پیامبر عزیزمون باید برای این همه مسلمون که تازه با دین خدا آشنا شده بودن، همهی معارف و احکام و مسائل اخلاقی، اجتماعی و... رو بیان میکردن و به اختلافات و شکایات رسیدگی میکردن جنگها و دشمنیها رو پاسخگو میبودن و دهها وظیفهی خطیر دیگه که رو دوش حضرت بوده، با توجه به همهی این اشتغالات، به نظر تو چه قدر مناسب بود پیامبر ما در مورد مهدی موعود سخن بگن، با توجه به اینکه ایشون پس از چند صد سال و بعد از پایان امامت یازدهمین جانشین اون حضرت به امامت میرسیدن.

گفتم: در حد معرفی کلی و اشاره.

۳- این همه حدیث!

گفت: پس ببین این مسأله چه قدر برای حضرت مهم بوده که با همهی حوادث که تو تاریخ پیش اومده و آثار حدیثی از بین رفته، باز هم بیش از پانصد حدیث دربارهی مهدی موعود از شخص پیامبر در دست ماست. کتابی است به نام معجم احادیث الامام المهدی(علیه السلام) که به دست گروه نویسندگان موسسه معارف اسلامی قم در پنج جلد تهیه شده. در جلدهای اول و دوم این کتاب مجموعا پانصد و شصت حدیث نبوی در مورد مهدی(علیه السلام) از منابع شیعه و سنی جمع آوری شده و در جلد سوم و چهارم هشتصد و هفتاد و چهار حدیث از امامان اهل بیت(علیهم السلام) و در جلد پنجم دویست و شصت و پنج آیه از قرآن

ص:۳۸

که به استناد بیش از پانصد حدیث، به مهدی موعود و مسائل مربوط به غیبت و ظهور اون حضرت مرتبطه جمع آوری شده. آیا این همه، تأکید و تکرار نیست؟

من که شگفت زده شده بودم گفتم: با این حساب، در آیات و روایات ما اونقدر که از مسألهی موعود سخن به میان اومده از خیلی مسایل دیگه صحبت نشده.

گفت: همین طوره، چون کمتر مسألهای اهمیتاش به این پایه میرسه.

۴- تفاوت نظر شیعه و سنی در مورد امام زمان(علیه السلام)

گفتم: نکتهای که برام خیلی جالبه اینه که شما تو بیان مدارک مربوط به مهدی موعود میگین شیعه و سنی نقل کردن پس اختلاف ما با اهل تسنن بر سر این مسأله چیه؟

گفت: اونا هم مثل ما معتقد به ظهور مهدی موعود هستن، تنها تفاوت در اینه که عموم اهل تسنن میگن مهدی هنوز متولد نشده، او در آخرالزمان به دنیا میآید و پس از رسیدن به چهل سالگی قیام میکنه.

گفتم: خوب اونها راست میگن یا ما؟!

با خنده گفت: اگه از من بپرسی که ما راست میگیم، اما بدیهیه که اونها هم میگن ما راست میگیم.

ص:۳۹

گفتم: من میخواهم روشن بشم و با دلیل قبول کنم.

گفت: پس بدون این حرفیه که در بین اهل تسنن مشهور شده ولی اگه دنبال دلیل و مدرک باشیم، صحبت شیعه ثابت میشه چون بسیاری از مورخان و علمای اهل سنت هم اعتراف کردهاند که مهدی موعود فرزند امام عسگری(علیه السلام) هستن و متولد شدن و تعبیراتی در مورد اون حضرت از پیامبر نقل میکنن، نظیر: مهدی از اهل بیت پیامبره، مهدی از عترت پیامبره و از نسل فاطمه(علیها السلام)، مهدی از فرزندان امام علی علیه السلامه، مهدی از فرزندان امام حسین علیه السلامه،مهدی از فرزندان امام علی ابن الحسین علیه السلامه و تو بعضی از نقلها از قول پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم)، پدران حضرت مهدی از امام عسگری تا امام علی(علیه السلام) ذکر شده. با این حرفای روشن چطور میشه مهدی موعود فرزند امام عسگری باشه و هنوز متولد نشده باشه؟

گفتم: آیا این روایات و حرفای علمای اهل سنت به ولادت و نسب امام مهدی تو مجموعهای جمع آوری شده یا نه؟

گفت: بله، کتابی هست به اسم دانشمندان عامه و مهدی موعود(۱) که در اون کتاب نام و مشخصات و سخن یکصد و بیست نفر از دانشمندان اهل سنت که اعتراف به ولادت و نسب امام مهدی(علیه السلام) کردن، جمع آوری شده.

۱- اثر آقای علی دوانی.

فصل: پنجم

۱- به کجا چنین شتابان

کمتر پیش میآمـد در خیابانهـای شـهر به جنجال و هیاهوی اطرافم توجه کنم، خصوصا در آن ایام که افکارم را حقیقتی بزرگ که به آن دست یـافته بـودم مشـغول کرده بـود، امـا واقعـا امروز چه خـبر است؟ شایـد هم هر روز همین طور است و من متوجه نبودهـام. من امروز آدمهـایی را دیـدم که مضـطرب و با عجله در حرکت بودنـد؛ گرچه ظاهرشان آراسـته و زیبا بود، خسـته و بیحوصله به نظر میرسیدند. شتابان به دنبال چیزی میدویدند، مثل

ص:۴۱

ماشینهایی که به حرکت درآمده باشند، حتی عطرهایشان، هم صنعتی بود. گویا همه چیزشان مصنوعی بود... امروز مردی درمانده و ژولیده حال را دیدم که دست نیاز دراز کرده بود اما نبود دستی که او را یاری کند. کودکی را با رخسار زرد و رنجور از گرسنگی و فقر، دیدم که به تابلوی سبز رنگی نگاه میکرد که روی آن نوشته شده بود یا مهدی جهان در انتظار است امروز آدمها را دیدم که سرگردان به دنبال چیزی میگشتند، چیزی که در باجهی هیچ بانک و ویترین هیچ مغازهای یافت نمیشود اما همچنان حیران و پرشتاب میگشتند. واقعا چه چیزی را گم کرده بودند؟

کم کم با شناختی که پیدا کرده بودم، دوست داشتم هر جا میرسم سر صحبت را باز کنم و برای مردم از امام زمان بگویم. یک روز سوار ماشینی شدم، چند لحظه که گذشت در حالی که برچسبی را از جیب پیراهنم بیرون میآوردم به راننده گفتم: اجازه میدید این رو به شیشه ماشین بزنم؟

گفت: چیه؟

گفتم: برچسبیه که روی آن نوشته برای فرج امام زمان(علیه السلام) دعا کنید.

من که منتظر بودم راننده با استقبال کامل بگوید حتما این کار را بکن، با کمال تعجب دیدم رو به من کرد و گفت: تو هم دلت

خوشه، ما که بـدبخت هستیم بسه، دیگه نمیخواد اون حضـرت رو هم به این بـدبختی دعوت کنی. اصـلا امام زمان بیاد چیکار کنه؟ فرض کن همین فردا امام زمان اومـد، خوب چی میشه؟ در ثانی، مگه از جونم سـیر شدم که دعا کنم، مگه نمیدونی امام زمان اولین کاری که میکنه اینه که گردن ما رو بزنه؟ از اینها گذشـته، تو خیال کردی با این امکانات نظامی امروز دنیا، چیکار میشه کرد؟ ناوها، بمبافکنها، رادارها، هواپیماهای نظامی که بـدون سرنشـین و از راه دور کنترل میشه و... مگه میشه به اینا غلبه کرد؟ شـوخی که نیست، بـا فشـردن یـک دکمه چه میکنن؟ دنیـا رو به آتش میکشن. بعـد هم تو خیـال میکنی دعـای من و تو ارزشـی داره؟ ببخشـین، منظورم تو نیستیهـا ولی مـا که بچه بودیم، بچههـا به شوخی میگفتن به دعـای گربه سیاه بـارون نمیاد. خلاصه جَوون! به جای این کارها برو درس بخون، شاید بتونی به جامعه خدمت کنی.

من که قبـل از این خیال میکردم دیگر همه چیز را در مورد امام زمان میـدونم، گیـج شـده بودم و نفهمیـدم بایـد چه کنم و چه بگویم. فقط در حالی که آرام برچسب را در جیبم میگذاشتم گفتم: خیلی ممنون، همین کنار پیاده میشم.

لحظاتی بعـد در پیادهرو قـدم میزدم ولی حرفهای آن راننده در ذهنم رژه میرفت: فرض کن همین فردا اومد، خوب چی میشه؟ نمیدونی امام زمان اولین کاری که میکنه اینه که گردن ما رو

بزنه. مگه میشه به این همه امکانات نظامی دنیا غلبه کرد. ... به دعای گربه سیاهه بارون نمیباره... با خود گفتم هر چه زودتر باید به دوستم تلفن بزنم و از او وقت بگیرم و دربارهی این پرسشهای تازه با هم صحبت کنیم. اما یادم آمد که او به مسافرت رفته و تا یک هفتهی دیگر نمیتوانم او را ببینم. طاقت نیاوردم بالاخره با تماسهای متعدد با منزل و محل کارش شماره تلفن محل اقامتش را در سفر به دست آوردم و با او تماس گرفتم. وقتی ماجرا را برایش نقل کردم گفت: هیچ نگران نباش، این سؤالات همه جواب داره که پس از بازگشت از سفر با هم صحبت میکنیم، اما برای یافتن پاسخ اولین سؤال یعنی اینکه اگه امام زمان بیان چی میشه، تو میتونی تا وقتی من برمیگردم یک کتاب مطالعه کنی. کتابیه با نام کمال هستی در عصر ظهور(۱) که تو این کتاب بخشی از تحولات پس از ظهور امام زمان(علیه السلام) با استفاده از روایات جمعآوری شده. با مطالعه این کتاب متوجه میشی ظهور اون حضرت چقدر برکت و رحمت و نعمت به همراه داره و انگیزه پیدا میکنی که هر چه بیشتر برای تعجیل در ظهورش دعا کنی.

بلافاصله پس از پایان مکالمهی تلفنی به دنبال کتاب به راه افتادم، آن را تهیه کردم و مشغول مطالعه شدم. کاش قبل از برخورد با آن راننده این کتاب را خوانده بودم تا به او میگفتم وقتی امام زمان ظهور میکنند چه اتفاقاتی میافتد.

۱- تالیف آقای محمد باقر علم الهدی.

۲– جهان در عصر ظهور

در آن کتـاب خوانـدم در آن روزگـار، دیگر نه طبیعت سرکشـی خواهـد کرد نه زلزلهای خانهبرانـداز به پا میشود، نه سـیلهای مهیب جـاری میگردد، نه آسـمان تازیـانهی کوبنـده طوفـان خویش را بر خانههـا خواهـد کوفت، نه دریاهـا طغیان میکننـد و نه آتشفشانها فوران خواهند نمود؛ زیرا دوران عصیان سپری شده، زمان طغیان گذشته و عصر تاریک غیبت به اتمام رسیده است. بـاران میبـارد امـا به نرمش، بـاد میوزد امـا به آرامش، و زمین میگردد امـا به آسـایش. در تمامی گیتی، طراوت و لطافت پـدید میآید و هستی به کمال خود میرسد در آن دوران پربرکت است که تمام زمین به حکم یک شـهر خواهد شد و از ساختمانهای بهم پیوسـته برخوردار میشود و زمین برای عمران و آبـادی در دست بنـدگان صالـح خـدا قرار میگیرد. امام زمان(علیه السلام) تمامی عوامل فسادآفرین و سـتمگر را از میان برمیدارند. راهها امن میگردد، دزدی و تباهی از بین میرود، نه کمبود وجود دارد که کسـی دست به دزدی بیالاید، نه قوانین دست و پاگیر و سنتهای غلط در امر ازدواج باقی میماند که موجب بیعفتی شوند نه از عوامل پرخاشگری اثری میمانـد که افراد ناخواسـته به هم درشتی کننـد. نه پدر و مادر را حق گزافگویی به فرزندان خواهد بود و نه کودکان را اجازهی مخالفت با پـدران و مادران، در نتیجه با اختیار این کار را نمیکنند. دامنهی الفت بدانجا میرسد که گویا همسایگان

اعضـای یـک خانواده هسـتند. در کشور مهـدی آل محمـد، شـهروندان از یکـدیگر و مردم از حکمفرمایان و حاکمان از مردم راضی و در امان خواهند بود. در آن دوران همگان شادمان و خوشدل و خندان زندگی میکنند. حتی موجودات وحشی هم در سـایه حکومت عـدل گسـتر حضـرتش به آسـایش دست مییابنـد و حیوانـات رام بشـر میگردنـد و مارهـا و عقربهـا به کودکـان خردسـال سـتم روا نمیدارنـد. خداونـد متعـال بـه برکـت آن حضـرت و دم مسـیحایی او بیمـاران را شـفا میبخشـد و مرضـهای صعبالعلاج را درمان میکند و عمر طولانی همراه با سلامتی و نشاط نصیب بشر میسازد.

شکوفایی اقتصادی در دوران حکومت امام مهدی(علیه السـلام) به گونهای است که در گذشـته تاریخ بیسابقه بوده است. تمام قوای زمینی و آسمانی، دست به دست هم میدهند تا تمامی ذخایر هستی را آشکار کنند و قدرت لایزال الهی را در گستردگی نعمت و بخشـش بر همگـان بنمایاننـد. میـان ملک و ملکوت هماهنگی پیـدا میشود و زمینیها در همان مسـیری قـدم میزننـد که آسـمانیها قـدم برمیدارنـد و تمام عالمیان همه در یک جهت قرار میگیرنـد و آن جهت بنـدگی خـداست و لذا مواهب مادی و معنوی نیز به برکت این گونه بندگی در روزگار ظهور حجت خدا بر بشر فرو میریزد.

در دوران حضـرت بقیه الله الاـعظم بـدست ملکوتی آن حضـرت، عقلهـا کامـل میشود و مردمـان از نعمت کمال عقل بهرهمند میشوند

ص:۴۶

از آنجـا که عقـل وسـیلهی کشف خوبی از بـدی و زشت از زیبـاست، بـا کمال عقل، افراد بشـر از پلیـدی دوری میجوینـد و به خوبیها نایل میشوند و به کمالات عالیه میرسند.

خداونـد متعال به دست توانای آن حضـرت تمام زمین را از علم و دانش آکنده میکند. در آن دوران دیگر از اختلاف نظرها و تناقضـگوییها و حیرت و سـردرگمیها خبری نیست و از سرچشـمهی زلال حقـایق رودهـایی پـاکیزه به کشتزارهـای جان انسان جاری میگردد.

آری، در آن روزگـار است که خرابیهـا اصـلاح میگردد؛ زمین، نوربـاران میشود؛ راههای آسـمان گشوده میشود؛ میان انسان و طبیعت آشتی برقرار میشود؛ پاکـان عزیز میشونـد؛ نابکـاران خوار میگردنـد؛ عـدالت در جهـان سایه میگسترد؛ فقر و فلاکت از گیتی رخت برمیبنـدد، بیخانمـانی اتمـام مییابـد، گرسـنگی از سراسـر جهان برچیـده میشود؛ زنان و کودکان بیسـرپرست، تحت ادارهی آن حضرت قرار میگیرند؛ امراض و بیماریها به سلامتی و نشاط تبدیل میشود؛ فحشا و فساد برچیده و عفت و پاکدامنی فراگیر میشود.

به جای صـفیر ابلیس، از همه جا نوای قدسـیان برمیخیزد. به جای بادهگساری، مردمان از سبوی ایمان سرمست میشوند به جای حرامخواری از غذاهای لذیذ بهره میبرند.

حقایق کتمان شده در تاریخ آشکار میگردد؛ گرگان میشنما رسوا میشوند، حقوق بربادرفتهی خلق، از غاصبان بازستانده میشود؛ قصاص خونهای به ناحق ریخته گرفته میشود و حقایق بیکران قرآن آشکار میگردد.

دانش و بینش در جهان افزوده می شود، استعدادهای نهفته جسمی و روحی انسانها آشکار میگردد. بتکدهها به خانههای توحید مبدل میشوند و لذت بندگی خدا در کام جان مردمان مینشیند.

۳- آیا امام زمان(علیه السلام) گردن مرا میزند؟

وقتی مطالعهی آن را به پایان بردم با خود گفتم: چه روزگاری! چه پاکی و صفایی! در اون روزگار گویا به جای اینکه مردم به سوی بهشت برن، بهشت به سوی مردم میاد و براستی کیه که مشتاق چنین روزگاری نباشه و برای تحقق هر چه زودتر اون دعا و تلاش نکنه؟

اما همچنان حسرت میخوردم که ای کاش قبل از ملاقات با آن راننده این حقایق را میدانستم و یا به او دسترسی داشتم و این کتاب را به او هدیه میدادم. تا اینجا پاسخ یکی از حرفهای او را گرفته بودم، اما برای بقیهی سؤالات بایست صبر میکردم تا دوستم از مسافرت برگردد. بالاخره انتظار به سر رسید و دوستم را ملاقات کردم. در همان دقایق اول ماجرای برخوردم با آن راننده را

که قبلا تلفنی برایش تعریف کرده بودم یادآوری کردم و پرسیدم: این درسته که امام زمان گردن ما رو میزنه؟

گفت: چرا چنین کاری کنه؟ مگه نمیدونی اون حضرت مظهر رأفت و مهربانی خداست؟ آخه او حجت خدا و امام ماست. او حتی از مادر نسبت به ما مهربونتره. او برای آبادی نه برای خرابی، برای جلوگیری از آدمکشی میاد نه خونریزی. او هر کس رو که جاهله، آگاه میکنه. هر کس رو که به خواب غفلت فرو رفته بیدار میکنه با هر قوم و ملتی با زبون خودشون و با روش خودشون بحث میکنه و همه رو به درستی و راستی و بندگی خدا دعوت میکنه. اون وقت هر کس دنبال حقیقت باشه، طرفدار عدل و صفا و خوبی باشه، به او میپیونده و باقی میمونن اونایی که با آگاهی و از روی تعمد میخوان جلوی حق و عدالت و درستی رو بگیرن، اونایی که عاشق تاریکی و ظلمتن و از نور و هدایت گریزون. حالا زحمات خوبا رو تباه کنن؟ دوباره ظلم و جنایت و خیانت به جای عدل و انصاف و سعادت بیارن؟ و یا باید جلو اونا ایستاد و اونها رو از بین برد تا مردم با آگاهی و صفا و صمیمیت زندگی کنن؟ این جاست که امام علیه السلام دیگه اجازه نمیده و این جور آدما رو به جزاشون میرسونه. اگه یک کم فکر کنی عقل و وجدانم همینو میگه.

ص:۴۹

ببین اگه یک انگشت کسی زخم بشه، به دکتر مراجعه کنه، دکتر مهربون سعی میکنه با پماد و آمپول زخم انگشتو خوب کنه، اما اگه زحمات دکتر فایده نکرد و زخم انگشت رو به پیشرفت گذاشت و انگشت عفونی شد و سیاهی به طرف بقیهی دست حرکت کرد، اون وقت همون طبیب مهربون انگشتشو قطع میکنه تا بقیهی بدن آسیب نبینه، پس اینطور نیست که امام زمان تا از راه رسیدن به کشتن مردم مشغول بشن، بلکه فقط با اونهایی که به هیچ وجه حقپذیر نیستن و میخوان دیگران رو هم منحرف کنن، میجنگن و دنیا رو از هر فاسد مفسدی پاک میکنن.

۴– امام زمان(علیه السلام) چگونه بر امکانات نظامی پیشرفته غلبه میکنند؟

گفتم: خوب دشمن هم که به راحتی تسلیم نمیشه. اونا امکانات پیشرفته و تجهیزات مدرن دارن. اصلا چطور میشه با این همه سلاحهای مخرب و پیشرفته مقابله کرد؟

گفت: وقتی خدا بخواد همه چیز ممکنه. خداوند قدرتهایی در اختیار امام زمان قرار میده که فوق همهی این قدرتهاست. طوفان، زلزله، طیالارض، و قدرتهای غیرمادی دیگه همه در اختیار امام زمانه. فرض کن یک ناو عظیم هواپیمابر در حال حرکت بسوی منطقه تحت نفوذ امام باشه. با یک ارادهی اون حضرت طوفانی بزرگ توی دریا برپا میشه و ناو با همه امکانات

و نفراتش توی دریا غرق میشه و... به این ترتیب هیچ قدرتی توان مقابله با سپاه اون حضرت رو نداره. اصلا این که تازگی نداره، مگر نشنیدی در زمان حضرت ابراهیم چه آتشی برای سوزاندن او تدارک دیده بودن، ولی وقتی خدا خواست ابراهیم پیروز بشه آتش بیتاثیر شد؟مگه به امر خدا و با دستور حضرت موسی دریا برای بنی اسرائیل شکافته نشد؟ مگه به اذن خدا کارد تیز در دست ابراهیم از کار نیفتاد؟ پس این بار هم خدا حجت خودشو یاری میکنه. مخصوصا که امام زمان ما وارث همه انبیا و اوصیا و جامع کمالات همهی برگزیدگان عالم هستن و به همین جهت از هر پیامبر و امامی نشانه و شباهتی در اون حضرت هست و بحق ایشون مصداق این جمله هستند که: هر چه خوبان همه دارن تو تنها داری.

۵- شباهتهای امام زمان(علیه السلام) به انبیا و امامان(علیهم السلام)

گفتم: اگه ممکنه بیشتر توضیح بدین چطور امام زمان ما به همهی انبیا و امامان شباهت دارن.

گفت: مثلا از جهت طول عمر به حضرت نوح، از جهت پنهان بودن ولادت و غیبت از قوم و همچنین هیبت و شکوهمندی به حضرت موسی، از جهت جود و بخشش و زیبایی و نیز بودن در میان مردم و شناخته نشدن به حضرت یوسف و از جهت قضاوت کردن به علم خود و نیاز نداشتن به شاهد و دلیل در قضاوت، به

حضرت داود و از جهت جهانداری و حشمت به حضرت سلیمان و از جهت برخورداری از فرج و گشایش پس از گرفتاری به حضرت یونس . از جهت انقلاب و در هم کوبیدن جباران به حضرت محمد(صلی الله علیه و آله و سلم) شباهت دارن. اگر توضیح بیشتری در این زمینه و همچنین شباهتهای حضرت به امامان(علیهم السلام) خواسته باشی میتونی به کتاب خورشید مغرب(۱) مراجعه کنی، البته در این کتاب علاوه بر این مطلب نکات ارزشمند و زیبای فراوانی در مورد امام زمان(علیه السلام) هست که از اونها هم بهره میبری.

۶- چرا برای ظهور امام زمان(علیه السلام) دعا میکنیم؟

من ضمن تشکر از توضیحات خوب دوستم گفتم: خوب اگه خدا حجتشو یاری میکنه پس چرا ما برای ظهور او دعا کنیم؟ خود خدا که بهتر میدونه چه زمانی برای ظهور مناسبه، از اینها گذشته به قول اون راننده مگه دعای ما ارزشی داره؟ لابد اگه دعای ما اثری میداشت تا حالا ظهور کرده بود.

گفت: البته همین طوره که خداوند بهتر میدونه و همچنین هر کاری رو که اراده کنه انجام میده، اما خداوند در قرآن فرموده:«ان الله لایغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم»(۲) یعنی: خداوند سرنوشت هیچ قومی را تغییر نمیدهد تا این که آن قوم خود تغییر کنند. یعنی انسان چون موجودی است که خداوند به او اختیار و قدرت انتخاب داده باید

۱- تالیف آقای محمدرضا حکیمی.

۲- رعد / ۱۱.

خواهـان هـدایت و کمـال بـاشه تـا خداونـد او رو یـاری کنه. وقتی که مـا به آنچه از خوبیها یقین داریم عمل کردیم و هر کار خلاف و بـدی رو یقین داریم خداونـد نمیپسـنده ترک کردیم و دست به دعا برداشتیم و از خـدا خواستیم که امام زمانمون رو برسونه این دعا کردن ما اعلام نیاز و آمادگی برای استقبال از حجت خداست.

فرض کـن تـوی یـک روسـتا مـدرسه و معلـم نیست، ادارهی آمـوزش و پرورش هم خـبر داره امـا وقـتی مردم روسـتا هی نـامه بنویسـند، استشهاد محلی تهیه کنن و تقاضا کنن، با این کار به آموزش و پرورش اعلام اشتیاق و آمادگی برای حضور معلم در اون روستا میکنن.

پس ما بایـد دعا کنیم و با این دعا کردن علاوه بر اعلام آمادگی به خداونـد، اظهار ارادت به امام زمان کردیم و اصـلا خود به یاد آن حضرت بودن که یک راهش همین دعاست، برکات زیادی در زندگی ما داره.

امـا اینکه گفتی آیـا دعاهـای ما اثری داره یا نه، البته که داره مگه میشه آدم در خانهی خـدا رو بزنه ودست خالی برگرده؟ چه کسـی از خـدا کریمتر و مهربونتره؟ اما نکته اینجاست که ما نمیـدونیم غیبت حضـرت چنـد سال مقـدر شده و چه مقدار از اون برای خاطر دعاها تخفیف داده شده.

اما همین قدر میدونیم که با توجه به وعدههای قطعی خداوند

که در قرآن و احادیث آمده، دعا تأثیر داره. از اینها گذشته اگه دعا اثر نمیداشت خود امام زمان(علیه السلام) به دوستانشون سفارش نمیفرمودند که برای فرج من دعا کنید.

گفتم: مگه خود حضرت هم برای دعا سفارش کردن؟

گفت: بله این جملهی حضرت معروفه که فرمودند:«و اکثروا الدعا بتعجیل الفرج فان فی ذلک فرجکم» برای فرج من زیاد دعا کنید که با فرج من در کار شما گشایش پیدا میشود.(۱) این رو هم اضافه کنم که خدا همهی بندههاشو دوست داره، همون طور که به همه روزی میده و به فکر همه هست، دعای همه بندهها رو اجابت میکنه؛ مگر اینکه به صلاح اونها نباشه یا خودشون با اعمالشون باعث حبس دعا بشن(۲) و الا خدا لطف و کرمشو از هیچ کس دریغ نمیکنه.

***

۱- کمال الدین ص ۴۸۵.

۲- اللهم اغفر لی الذنوب التی تحبس الدعاء / دعای کمیل.

فصل: ششم

۱– روز بیداری

راستی چرا رنگ جمعه در تقویم با بقیه ایام هفته فرق دارد؟ جمعه هم روزی از روزهای هفته است. با خودم گفتم در روزهای هفته، آدمها از سر نیاز شغلی یا ضرورتهای دیگر از خواب بیدار میشوند، اما جمعه روز سحرخیزی و بیداری کسانی است که خودشان خواستهاند بیدار شوند! کسانی که جمعه را با نام محبوب خود آغاز میکنند و ندبهکنان صدایش میزنند. یادم آمد قصهی عشقورزان و منتظرانی را که هر جمعه، چشم به

ص:۵۵

طلوع طلعت رشیدمردی آسمانی دوختهاند چرا که موعودشان جمعهای از جمعهها ظهور خواهد کرد. آه که چقدر جمعه را دوست دارم. جمعه روز بیداری، روز راز و نیاز منتظران و روز خداست.

همانطور که شتابان در حال حرکت به طرف محل جلسه بودم خدا را شکر میکردم که به من توفیق داد با امام زمانم آشنا شوم. فکر میکردم اگر این زمینهها پیش نمیآمد و من به این آگاهی نمیرسیدم، الان صبح به این زودی، آن هم روز جمعه در خواب بودم، دوستانم هم مثل من. ولی حالا حدود ده نفر جوان و نوجوان قرار گذاشتیم کی ساعت در هفته به یاد امام زمانمان دور هم جمع شویم و از خدا و دین و امام زمان با هم صحبت کنیم. مگر کم نعمتی است؟ در همین افکار بودم که با سلام دوستم به خود آمدم. به من گفت: ساعت چنده؟ گفتم: پنج دقیقه به هفت. گفت: پس به موقع میرسیم.

چند قدمی بیشتر به محل جلسه نداشتیم. دوستم گفت: من موفق نشدم تکلیفم رو انجام بدم. گفتم: یعنی مقاله رو تهیه نکردی. گفت: با عرض معذرت نه! آخر جلسهی ما به این صورت بودکه هر کسی دربارهی یک موضوع مطلبی تهیه میکرد. بعد، در طول جلسه به نوبت مطالبمان را میخواندیم و در همان زمینه، گاهی سؤالی، حرفی، مطرح میشد. من بیشتر موضوعات مربوط به امام زمان را مطرح میکردم. به دوستم گفتم: عیبی نداره، بهتر! من بیشتر صحبت میکنم. بالاخره وارد جلسه شدیم

و بعد از سلام و احوالپرسیهای معمولی، جلسه شروع شد.

۲- پرسشهای بی پاسخ!

آن روز وقتی صحبتهای من تمام شد یکی از بچهها گفت: من یه سؤالی دارم. این که این قدر گفته میشه منتظر امام زمان باشین، اصلا انتظار یعنی چه؟ ما چه طور میتوانیم منتظر حضرت باشیم؟

هنوز حرف او تمام نشده بود که یکی دیگر از بچهها گفت: این سؤالا رو ول کنین، اگه آدم دنبال این چیزا باشه بیشتر گیج میشه، چون اگه بخوای از این حرفا بزنی، اصلا مگه نمیگن امام زمان وقتی میاد که دنیا پر از ظلم و جور باشه؟ چرا ما به فکر خوب شدن و آگاهی و تربیت خودمون و دیگرون باشیم؟ بیاین اونقدر همه گناه و ظلم کنیم که زودتر دنیا پر بشه و امام زمانمون بیاد!

یک دفعه همهی بچهها زدند زیر خنده، یکی از بچهها همین طور که میخندید گفت: بارك الله به این طرح خوبت! تو اگه ترشی نخوری یه چیزی میشیها! باز بچهها خندیدند.

یکی دیگر از بچهها گفت: راست میگه، ول کنیم بابا! این حرفا از قدیم بوده نباید راجع به این چیزا فکر کنیم، ما کار خودمونو انجام میدیم.

من که دیدم اوضاع خیلی بد شد و ذهن همه بچهها خراب شد، با تجربهای که داشتم نتوانستم بیاعتنا باشم.

ص:۵۷

گفتم: من با حرفای همتون مخالفم. بالاخره از دو حال خارج نیست. هر حرفی یا حقه یا باطل. اگه باطله باید بفهمیم و کنارش بذاریم. اگه حقه باید با دلیل بفهمیم و قبول کنیم. یعنی چه که جواب نداره، باید ولش کنیم، کار نگیریم، من خودم یک وقتی سؤالاتی داشتم که خیال میکردم هیچ کس نمیتونه جوابمو بده بالاخره شخصی رو پیدا کردم که به همه سؤالاتم جواب داد.

یک دفعه همهی بچهها با هم گفتند: کی بود؟

گفتم: کاری نداره، هفته دیگه میارمش این جا تو همین جلسه همین سؤالا رو ازش بپرسین. تازه اگه اونم جواب نداد، نمیشه بگیم جواب نداره. خلاصه همه با هم قرار گذاشتیم جلسهی بعد دوست من به جلسهمان بیاید و به سؤالاتمان پاسخ دهد.

***

ص:۵۸

فصل: هفتم

۱- گل بهاری من

بهـار از راه رسـیده بود. همه جـا بوی گـل و رایحهـای دلپـذیر به مشام میرسـید. عالم جان گرفته بود و حیات در رگهای زمین جاری بود. شـنیده بودم بهار با خود گلهای زیادی به همراه میآورد همه جا گل بود و هر کسـی سـبدی گل یا شاخهای سبز در دست داشت. اما من به دنبال گلی میگشـتم که خیلی دوسـتش داشـتم. به هر جا سر زدم، به هر گلفروشی، گلخانه، به هر باغ و بوستانی، گل خود را در آن نیافتم. بهار را دوست داشتم اما با گل

ص:۵۹

من رنگ دیگری داشت. از همه سراغ گرفتم؛ بهار رسیده گلها شکفته، اما دریغ، جای یک گل خالیست. دستانم را با زاری به سوی آسمان بلند کردم و با بغضی در گلو گفتم:

خدایا بهار هم اومد، پس کو گل نرگس؟!

آن هفته برایم خیلی دیر گذشت. روز شماری میکردم تا جمعه برسد ولی از این که دوستم با تقاضای من موافقت کرده بود و قول داده بود در جلسه ما شرکت کند خیلی خوشحال بودم و مطمئن بودم او بچهها را قانع میکند. بالاخره جمعه فرا رسید و جلسه تشکیل شد. دوستم در ابتدای حرفهایش از بچهها بابت تشکیل جلسه تشکر کرد و گفت: همون طور که جسم ما احتیاج به تغذیه و و تقویت داره، روح هم نیاز به تغذیه داره، فکر ما هم باید اشباع بشه و اگه این جلسات نباشه کم کم فکر و روح ما را در مقابل میکروبهای فکری سلامت خودشو از دست میده، پس کار شما خیلی قابل تحسینه، اما نکتهای که باید بهش توجه داشت اینه: شما فرض کنین چند تا جوون مثل شما تصمیم بگیرن هنر خطاطی رو یاد بگیرن. با توجه به این که همهشون مثل هم و در سطح هم هستند تعدادی قلم و کاغذ و وسایل مربوط به خطاطی تهیه میکنن و مشغول می شن. اینا با همفکری و دقت، معلومه که یک چیزهایی یاد میگیرن و خطشون از قبل بهتر میشه اما با صرف وقت زیاد و زحمت فراوون، پیشرفتشون کمه، تازه ممکنه، اشتباهی در نوشتن داشته

باشن که دستشون هم عادت کنه برای همیشه نادرست خطاطی کنن، اما اگه همین چند نفر از یک متخصص دعوت کنن که بیاد تو جمعشون و با راهنمایی او و تمرین خط کنن، در مدت کم و با زحمت کمتر، پیشرفت دارن و از اشتباهات هم در امان هستن.

یکی از بچهها که خیلی از این مثال خوشش آمده بود گفت: شما درست به خال زدین، اشتباه ما همین بوده. دوست من فورا حرف او را قطع کرد و گفت: بگذریم، حالا ما خدمت شما هستیم.

۲- انتظار یعنی چه؟

من گفتم: هفتهی قبل اولین سؤالی که توی جلسه مطرح شد این بود که اصلا انتظار یعنی چه و ما چطور میتونیم منتظر امام زمان باشیم؟ اگه از همین جا شروع کنین، خیلی ممنون میشیم.

دوستم گفت: من میخوام با هم به یک جواب روشن و خوب برسیم، لذا از شما سؤال میکنم: اگه تو یک روستا، خانه بهداشت نداشته باشن، مردم دور هم جمع بشن بگن باید یک فکری بکنیم، از آلودگی و بیماری دیگه به تنگ اومدیم و بعد یک نامه بنویسند به مسؤلان و تقاضا کنند یک پزشک برای اون روستا بفرستن، به نظر شما اینها که منتظر آمدن اون پزشک هستن چه میکنن و شایسته است چه کاری انجام بدن؟ و اگه

شما تو اون روستا باشین برای این مردمی که از اون وضع خسته شدن و طالب پاکیزگی و بهداشت و سلامتی و منتظر طبیب هستن چه توصیهای دارین؟

یکی از بچهها گفت: من میگم اول باید همه مصمم باشیم محیط رو آلودهتر نکنیم، زبالهها رو در اطراف خانهها و محیط زندگی نریزیم، آب چشمه رو آلوده نکنیم و و این جور کارا.

گفت: آفرین، دیگه چی؟

یکی از بچهها گفت: معلومه که دکتر خیلی حرفا بلده که ما بلد نیستیم و وقتی بیاد خیلی توصیهها به ما میکنه، اما بعضی از کارها و دستورهای او رو میدونیم، به همونها عمل کنیم که وقتی اومد بهش نشون داده باشیم ما دوست داریم به حرف او گوش کنیم و به کمال پاکیزگی و بهداشت برسیم.

مثلا میدونیم اون میگه وقتی میخواین شیر گاو رو بدوشین دستاتون و ظرف شیر و بقیه وسایل رو بشورین، روی ظرف شیر پارچه بندازین و... اینا رو که میدونیم دست کم بهشون عمل کنیم.

گفت: خیلی خوبه، خوب پیش میرین. دیگه چی؟

من گفتم: بالاخره وقتی دکتر بیاد چند نفر باید با اون همکاری کنن، غیر از این که همه باید آماده انجام دستورهای او باشیم،

چند نفر مخصوصا باید کمک او باشن. پس ما باید خودمونو آماده کنیم، کارامونو ردیف کنیم که بتونیم به او کمک کنیم.

گفت: بارک الله! به نکتهی خیلی جالبی اشاره کردی، خیلی جالبه، خوب، ادامه بدین.

بچهها همه به فکر فرو رفته بودند، جلسه خیلی جدی و جالب شده بود، همگی احساس خوبی داشتند اما مثل این که کفگیر به ته دیگ خورده بود، کسی حرف دیگری نداشت. خود دوستم گفت: من هم یک چیزی بگم؛ ممکنه بعضی از مردم روستا اهمیت اومدن پزشک رو ندونن، به همین جهت هم خیلی مشتاق اومدن او نباشن و وقتی هم که اومد خیلی ازش استقبال نکنن. یکی از کارای مهم آگاه کردن مردم از اهمیت حضور پزشک توی روستا و آماده کردن اونا برای استقبال از اونه.

یکی از بچهها که گویا با این حرف مغزش به کار افتاده بود گفت: تازه ممکنه یکی دو نفر هم باشن که اهمیت اومدن دکتر رو میدونن ولی با اومدن اومنافعشون به خطر میافته و اگه نیاد از جهل مردم سوءاستفاده میکنن، مردمو میچاپن و به همین دلیل با اومدن دکتر مخالفت میکنن و فکر مردمو خراب میکنن.

ص:۶۳

دوستم گفت: درسته، اینم مطلب مهمیه. باید برای این جور افراد هم یک فکری کرد.

خوب آخرین نکتهای که به ذهن میرسه، اینه که مردم روستا باید پیگیر درخواستشون باشن و زود به زود خبر بگیرن. تقاضاشونو تکرار کنن تا مسئولان هر چه زودتر پزشک رو بفرستن.

حالاـ به بحث خودمون وارد میشیم ببینیم معنای انتظار چی میشه. فرض کنین دنیای ما همون روستاست و اتفاقا این روزها گاهی شنیدید که از دنیا تعبیر میشه به دهکدهی جهانی. خوب این دهکده و ما مردم دنیا منتظر طبیبی هستیم که دنیای ما رو پاکیزه کنه که ایشان همون امام زمان(علیه السلام) باشن، با این معنی انتظار روشن میشه. پس ما باید:

۱- محیط رو آلودهتر نکنیم، یعنی هر کدوم از ما مصمم باشیم که گناه نکنیم و از دروغ و تقلب و اذیت پرهیز کنیم.

۲- به همون خوبیهایی که بهشون آگاهی داریم عمل کنیم، کمک هم باشیم به فقرا، به یتیمان خدمت کنیم، درستکار باشیم و... دیگران رو هم به انجام این خوبیها ترغیب کنیم.

۳- خودمونو آماده کنیم تا از سربازان و همکاران حضرت باشیم.

۴- مردم رو نسبت به اهمیت ظهور حضرت و برکات اون آگاه کنیم تا همه طالب آمدن حضرت باشن.

ص:۶۴

۵- با کسانی که عمدا میخوان مردم رو به انحراف بکشونن و شبههافکنی کنن مقابلهی فکری و عملی کنیم و اجازه ندیم مردمو منحرف کنن.

۶- برای فرج حضرت زیاد دعا کنیم و دیگران رو به این کار تشویق کنیم.

۳- یک سؤال مهم

وقتی صحبت به این جا رسید یکی از بچهها پرسید: با این وضع فعلی که زمینه انحراف و گناه بسیار فراوونه و جامعه مثل جنگلی که آتش گرفته باشه داره میسوزه فعالیت ما چه فایدهای داره و آیا مثل این نیست که کسی با یک سطل آب بخواد جنگلی رو در حال سوختنه، خاموش کنه؟

دوستم گفت: نه مسالهی ما خیلی با مثال شما فرق میکنه. ببینید اولا در هنگام خطر و حادثه نباید به این بهونه که نمیشه تمام خطر رو دفع کرد آروم نشست و اقدامی نکرد. اگر شما ببینید خونهای آتش گرفته ولی صاحبان اون خونه به امید اومدن آتشنشانی در کناری راحت نشستن و چای میخورن، اونها رو ملامت نمیکنین و در سلامت عقلشون شك نمیکنین؟

پس ما هم نباید به این دلیل که خطر مهمه و زمینهی انحراف و فساد زیاده دست از فعالیت بکشیم و در جهت اصلاح خود

و دیگران قدمی برنداریم. از این گذشته، اگر ما خودمون باشیم و قدرت و توان خودمون، در مقابل مفاسد و مفسدان احساس ضعف میکنیم اما وقتی محض رضای خـدا و با توکل به خـدا فعالیت رو آغاز کنیم، خداوند پشتیبان ما خواهد بود و اون وقت دیگه ما تنها و ضعیف نیستیم و با لطف خدا و یاری خداوند میتوان کارهای بزرگی انجام داد.

و نکتهی دیگه اینکه که نجـات دادن انسانهـا و هـدایت و راهنمـایی اونهـا با چیزهای دیگه فرق میکنه. این جا یک نفر هم که هـدایت بشـه خیلی ارزش داره. بـه فرمـودهی قرآن، اگه کسـی یـک انسـان رو زنـده کنه مثـل اینه که همهی انسانهـا رو زنـده کرده.(۱) همون طور که نجات یک انسان از جهت جسـمی خیلی ارزش داره مثلا اگه یک کشتی در اثر طوفان شدید در دریا درهم بشـکنه و افراد زیادی از مسافران اون کشتی در حال غرق شدن باشن و شـما کنار دریا باشـین اما بدونین که فقط قدرت دارین دو نفر رو نجات بـدین، در این صورت آیا شـما با خودتون میگین این همه دارن غرق میشن، حالا چه فایدهای داره من دو نفر رو نجات بدم؟

هرگز؛ حتمـا همون دو نفر رو نجـات میـدین. حالاـ خوب دقت کنین، از این مساله مهمتر غرق شـدن انسانها در دریای جهل و آلودگی فکری و روانی و نابودی اونهاست. پس گر چه ما میدونیم

۱- مائده / ۳۲.

نمیتونیم همه رو اصلاح کنیم و به همه خدمت کنیم، هر مقدار در جهت آگاهی و کمال خودمون و جامعهمون تلاش کنیم ارزش داره و غنیمته.

۴- باید برای تعجیل در ظهور گناه کنیم؟

یکی از بچهها گفت: حرفای شما خیلی واضح و خوبه و ما جواب سؤالمونو گرفتیم اما با این حساب مسالهی ظهور امام زمان چی میشه؟ اگه ما همه خوب بشیم و در جهت خوب شدن دیگران تلاش کنیم که ظهور، هی به تاخیر میافته. مگه نمیگن امام زمان وقتی میاد که دنیا پر از ظلم و جور بشه؟ پس اگه ما جلوی ظلم رو بگیریم حضرت دیرتر میان و اگه ظلم رو رواج بدیم زودتر دنیا پر میشه و حضرت ظهور میکنن آیا واقعا همین طوره یا این حدیث ساختگی و جعلیه؟

دوستم گفت: هیچ کدوم، من اول یک نکته رو خدمت شما تذکر بدم، بعد معنای حدیث رو توضیح میدم. اون نکته اینه: همونطور که امروز در هر رشتهی علمی و فنی مساله تخصص مطرحه و حتی ما در مسائل کماهمیتی مانند اصلاح سر یا دوختن کفش به متخصص و بلکه اگر بتونیم به متخصصترین افراد در اون رشته مراجعه میکنیم، حدیثشناسی که از مهمترین و حیاتیترین مسائل فرهنگی ماست نمیتونه از این قاعده مستثنی باشه و خوشبختانه در این زمینه هم متخصصان لایقی داریم و هم کتاب

های ارزشمندی نوشته شده، لذا ما نمیتونیم بمجرد اینکه معنای یک حدیث رو درست نفهمیدم یا با فکر و سلیقهی ما هماهنگ نبود فورا حکم کنیم که این حدیث ساختگیه؛ همون طور که نمیتونیم به دلیل وجود احادیث ساختگی، همهی احادیث رو که سرمایههای عظیم علمی و فرهنگی ما هستند کنار بگذاریم، بلکه با مراجعه به متخصصان، هم احادیث صحیح رو شناسایی میکنیم و هم مفهوم و تفسیر اونها رو بدست میاریم و از اونها استفاده میکنیم. اگه وجود نادرستیها سبب میشد که ما از درستها استفاده نکنیم پس باید از اسکناس هم به دلیل وجود اسکناس تقلبی استفاده نکنیم و از طلا هم به دلیل وجود زینتآلات بدلی صرف نظر کنیم، اما میبینیم خیلی راحت اهل فن اسکناسهای تقلبی رو شناسایی میکنن، بدلها رو مشخص میکنن؛ در مورد حدیث هم همین طوره.

اما در مورد سؤالی که شما مطرح کردین؛ در مورد ظهور امام زمان(علیه السلام) روایات متعددی داریم که میشه اونها رو به دو دسته تقسیم کرد. در بعضی روایات اموری که در ظهور حضرت موثر و به اصطلاح علت تعجیل در فرج و ظهور حضرت هستن معرفی شده و در بعضی روایات شرایط و حال و هوای روزگار توصیف شده.

برای اینکه مطلب روشنتر بشه مثالی میزنم. فرض کنین در منطقهای هستیم دور از شهر و آبادی و فاصلهی زیادی تا طبیب داریم و اتفاقا کسی در اونجا حالش به هم میخوره و ما تلفن

میزنیم و تقاضای اومدن طبیب میکنیم. در همون زمان برف هم شروع به باریدن میکنه، حالا ـ در چنین شرایطی دو تا مساله مطرح میشه، یکی اینکه اگه مکرر تماس بگیریم و جدیتر تقاضا کنیم دکتر زودتر میاد و دیگه اینکه تا دکتر برسه، بیست سانت برف روی هم جمع میشه. این دو تا حرف چقدر با هم فرق میکنه؟! اولی علت اومدن طبیبه، یعنی اگه ما تقاضامونو جدیتر مطرح کنیم و پیگیر باشیم، واقعا در زودتر اومدن طبیب تاثیر داره. اما دومی فقط پیشبینی شرایطه و زیاد شدن برفها باعث نمیشه دکتر حتما بیاد پس حالا اگه کسی بگه بیاین برفای جاهای دیگه رو بیاریم اینجا رو هم بریزیم تا دکتر زودتر بیاد، چقدر اشتباه کرده؟

در مورد مساله ظهور هم همین طوره. بعضی کارها مثل دعا کردن، گناه نکردن، کسب آمادگی، اینها در زودتر شدن ظهور تاثیر دارن اما پر شدن دنیا از ظلم و جور پیشبینی شرایط ظهوره و هرگز این طور نیست که اگر ما بیشتر ظلم کنیم، زودتر ظهور محقق میشه؛ و لذا در روایات به اون موارد اول تشویق شدیم و از ظلم و گناه نهی شدیم. مثلا ـ در حدیثی از قول امام صادق(علیه السلام) این طور میخونیم:

«من سره ان یکون من اصحاب القائم فلینظر و لیعمل بالورع و محاسن الاخلاق و هو منتظر فان مات و قام القائم بعده کان له من الاجر مثل اجر من ادرکه.»(۱)

۱- منتخب الاثر فصل ۱۰ باب ۲ ح ۹ ص ۴۹۷.

یعنی هر کس دوست دارد از اصحاب قیام کنندهی بر حق- حضرت مهدی(علیه السلام)- باشد باید منتظر آن حضرت باشد و باید در حالی که انتظار آن حضرت را میکشد از گناه پرهیز کند و اخلاق پسندیده داشته باشد، حال اگر با این خصوصیات قبل از قیام آن حضرت از دنیا برود، اجر و پاداش همان افرادی را دارد که حضرت را درک میکنند و در زمان آن حضرت، یاور ایشانند.

ملاحظه میکنیم امام(علیه السلام) در این روایت انسانها رو از گناه نهی و به پاکی و اخلاق توصیه کردن، پس ظلم و گناه چیزی نیست که باعث اومدن حضرت باشه و بلکه توصیفی از شرایط و اوضاع و احوال اون زمانه.

وقتی صحبت به اینجا رسید یکی از بچهها گفت: منم میتونم سؤالی را که مدتها ذهنمو به خودش مشغول کرده مطرح کنم؟

دوستم گفت: بفرمایید، ما برای همین دور هم جمع شدیم که برای سؤالاتمون پاسخی پیدا کنیم.

گفت: ببینید، ما قبول داریم که وقتی امام زمان ظهور کنن خیلی برای دنیا مفید و پر خیر و برکتن و دنیا دگرگون میشه و ظلم ریشهکن میشه، ولی حالا که غایب هستن برای مردم چه فایدهای دارن و اصلا چطور میشد، اگه همون روزگاری که میخوان ظهور کنند متولد میشدن، مثلا به چهل سالگی میرسیدن و بعد

ظهور میکردن؟

دوستم گفت: آثار و برکات امام زمان(علیه السلام) برای مردم از جهتی به دو دسته تقسیم میشه، یکی آثار ظهور حضرت، یعنی اون آثاری که هنگام ظهور و قیام حضرت به وجود میاد؛ مثل از بین رفتن ظلم و جهل و فقر و گسترش عدل و علم و بندگی خدا در همهی عالم؛ و دوم آثار وجود حضرت، یعنی همین که امام زمان(علیه السلام) وجود دارند بدون آنکه ما حضرت رو ببینیم. اصل وجودشان فوائد و برکات زیادی داره که اگر امام نمیبود و در آینده متولد میشد مردم در این مدت از اون آثار و برکات محروم بودن سؤال شما از این قسم دومه، اما پیشنهاد من اینه که اگه موافق باشین همین مسأله رو موضوع تحقیق قرار بدیم و همهی ما تا جلسه بعد دربارهی آثار وجودی امام(علیه السلام) مطالعه و در جلسه بعد مطالب رو مطرح و جمعبندی کنیم.

بچهها از این پیشنهاد استقبال کردند ولی یکی ازبچهها گفت: برای این منظور از چه منابع و کتابهایی میتونیم کمک بگیریم؟

دوستم گفت: من چند کتاب معرفی میکنم. کتابهایی مثل خورشید مغرب و نیز مهدی موعود که ترجمهی بحارالانوار با پاورقیهای خوبیه، البته ترجمه اون بخشی از بحارالانوار که مربوط به امام زمانه، و کتاب امامت و مهدویت این کتابها در بحث ما، کمکهای خوبی هستن.

ص:۷۱

با این امید که جلسهی آینده جلسه مفید و پربار باشد جلسهی آن هفتهمان خاتمه یافت.

***

ص:۷۲

فصل: هشتم

۱– خورشید مغرب

شرق را سرزمین آفتاب نامیده‌اند و مردمان این دیار فخر میفروشند که اولین پرتو خورشید از افق آنها سر میزند و نشان خود را خورشید قرار میدهند. اما اصلا در باورها نمیگنجد که روزی خورشید از مغرب طلوع کنه؛ جز منتظران و مومنان خدا که میدانند خورشید عدالت از غرب طلوع میکند و بر دیوار استوارترین خانهی روی زمین تکیه میزند و ندا برمیآورد چه کسی مرا یاری میکند؟ در آن روز، آیا من و دیگران چون من، پاسخی

ص:۷۳

داریم؟ آیا سر در گریبان گناهانمان فرو میبریم و با صدایی در گلو مانده، شرمسار و وامانده میشویم؟ یا پاسخمان این است که امام من، محبوب من، دستان پرمهر تمنای خویش را بر دامن پر مهرت میآویزم. با اشک دیده، گرد سالها و قرنها انتظار را میشویم، وعمری را جز با امید دیدارت سپری نکردهام پیشکش وجود مقدست میکنم و میگویم میدانی که در روزگار درماندگی و ظلم ستمگران عالم، سرباز کوچکی بودم که دوست داشتم آخرین سنگرهای عدالت و ایمان را حفظ کنم. واقعا نمیدانم چه پاسخی به ندای او خواهم داد، فقط میدانم که به یاری خدا خوشبینم.

در آن جلسه، از همان اول بچههای شور و شوق دیگری داشتند. یک هفته را با یاد و نام امام زمان(علیه السلام) گذرانده بودند، مطالعه کرده بودند، مطالبی نوشته بودند و همگی با دست پر در جلسه شرکت کرده بودند.

وقتی جلسه با صحبتهای مقدماتی دوستم آغاز شد و قرار شد در مورد موضوع جلسه یعنی آثار وجود امام زمان(علیه السلام) در حالی که غایب هستند و مردم ایشان را نمیبینند صحبت کنیم، همه داوطلب بودند که آغازگر بحث باشند اما قرار شد هر کدام از بچهها یک مورد از آثار وجود امام(علیه السلام) را توضیح بدهند یا از روی نوشتههایشان بخوانند.

یکی از بچهها گفت: من به مسالهی مهمی برخوردم. فهمیدم

که یکی از سنتهای خداوند اینه که در رسوندن فیض و عطای خود به بندگان از واسطه استفاده میکنه و پیامبر یا امام در هر زمانی بزرگترین واسطهی رسوندن فیض و لطف خدا به مردمه، و لذا اصلا نمیشه تصور کرد که او نباشه. او حتما باید، حال یا مردم هم او رو میبینن یا از دیدنش محرومن. اگر اجازه بدین برای روشنتر شدن این مطلب عباراتی رو که از کتابی نوشتم براتون بخونم:

یکی از بزرگترین مسائل معرفت و شناخت، مسالهی فیض و وساطت است و دانستن چگونگی تعلق فیض از مبدا هستی به هستها و هستیها.

فیض همواره باید از طریق واسطهای قابل و مقرب از مبدأ فیاض گرفته شود و به موجودات ایصال گردد. مسالهی فیض و وساطت از روزگاران کهن مطرح بوده است. از واسطهی فیض، در معارف دینی و احادیث به عنوان نخستین مخلوق یاد شده است.

در اینکه همهی هستی و اسرار کائنات و آنچه در عالم وجود هست، تماما به فعل خداوند تحقق یافته است سخنی نیست؛ اما واقع این است که تعلق فیض به موجودات عالی ودانی با واسطه است و سرچشمهی گسترش فیض الهی به سایر موجودات، یعنی همان واسطهی فیض، ولی خداست.

ص:۷۵

وجود ولی(پیـامبر یا امام) نخستین نقطهی فَیَضان است. بـدین گونه ولی در بطن و متن هستی جای دارد و او خود سـبب همهی افاضه و بخششهاست.

واسـطهی فیض تکوینی و واسـطهی فیض تشـریعی، در مصداق خارجی یکی است، پیامبر و به نیابت از پیامبر، امام یعنی علی و اولاد علی(علیهم السـلام) با دقت در آنچه گذشت به این نتیجه میرسیم که امام در عصر غیبت گر چه با مردم معاشرت ندارد و حکومت حقه تشـکیل نمیدهـد، همهی فیضـها و نعمتهـا و برکـات الهی در عالم، چه در جهت گردش چرخ این عالم و چه در جهت هـدایت و کمـال مردم از طریق او و بـا وساطت او به مردم میرسـد(۱) و به این معنی او هرگز غـایب نیست بلکه حضـور جدی و فعال در جامعه دارد و لذا در یکی از جملات زیارت آن حضرت میخوانیم:

«السلام علیک یا حجه الله التی لاتخفی.»(۲)

درود بر تو ای حجت ناپنهان خداوند.

وقتی صـحبت به اینجا رسید ناگهان یکی از بچهها که در جلسهی قبل گفته بود آیا نمیشود امام زمان در همان آخرالزمان بدنیا میآمدند؟ با ذوق و خوشحالی خاص گفت: خیلی جالبه، من حالا روشن شدم که نقش امام زمان در عالم چقدر کلیدی

۱- در دعای ندبه می خوانیم: این باب الله الذی منه یوتی کجاست آن رحمت الهی که از آن جا به مردم عطا می شود؟
۲- نقل از خورشید مغرب با تلخیص و تصرف.

و حساسه و امکان نداره جهان از او که واسطهی فیض الهیه خالی باشه.

دوستم گفت: البته همین طوره و لذا در هر زمانی خداوند حجت و واسطهی فیض در زمین داشته و خواهد داشت.

سپس گفت: به مورد خیلی خوبی از آثار وجود امام زمان(علیه السلام) اشاره کردید این مهمترین اثر وجود حضرته. اما آثار فراوان دیگری هم در وجود حضرت هست که همگی شاخههایی از همین واسطهی فیض الهی بودن حساب میشه و اگه بخواین در این مورد بیشتر و بیشتر مطالعه کنین، یکی از علمای بزرگ زمان ما کتابی دارند با نام وابستگی جهان به امام زمان(۱) که این مساله رو اونجا کاملا توضیح داده.

حالا ببینیم بقیه چه مواردی رو نوشتن...

یکی از بچهها گفت: یکی دیگه از فوائد وجود امام زمان برآوردن حوائج حاجتمندان و پاسخ به درخواست نیازمندانیه که به اون حضرت متوسل میشن.

دوستم گفت: بله این هم از آثار وجود حضرته، یعنی چه ظاهر باشن چه غایب. وقتی کسی به اون حضرت متوسل میشه و اظهار حاجت میکنه حضرت جوابشو میدن و در زمان غیبت کبرا خیلی از این اتفاقها افتاده و جمع زیادی با توسل به اون

۱- آیت الله صافی گلپایگانی.

حضـرت، به حاجت خودشون رسیدن و کتابهای زیادی این وقایع رو جمعآوری کردن، اما چون بعضیها هم از علاقهی مردم به امـام زمـان سوءاسـتفاده کردن و قاضایـای غیر موثق رو تو کتـابشون ذکر کردن به هر کتاب و هر نقلی نمیشه اعتماد کرد. حالا من یک نمونه از توسـلات به امام زمان رو که از افراد موثق نقل شده و نمونهای از توسل به اون حضرت در هنگام گرفتاری و درموندگیه یادداشت کردم. از رو براتون میخونم، گوش کنین:

۲– نقل یکی از علمای اصفهان

«من در ایـام جوانی که هنوز در حجرهی مـدرسه بسـر میبردم به دعوت جمعی، قرار شـد در محلهـای به منـبر بروم. البته به من گفتند: در همسایگی منزلی که قرار است منبر بروم، چند خانوادهی بهایی سکونت دارند و باید فکر آنها را هم بکنی... با همه آن سـفارش و خیرخواهیهـای مردم، چون جوان بودم بـا شور و خلوص این امر را تقبل کردم. بعـد از ده شب که پایان جلسات بود یک مجلس مهمانی تشکیل شد و پس از صرف شام من عازم مدرسه شدم.

ناگفته ماند که در این ده شب، دربارهی پوچ بودن بساط بهاییگری داد سـخن داده و بطلان اساس این فرقه را آشـکار و برملا ساخته بودم.

در راه مـدرسه که ناگهان چنـد نفر را مشاهـده کردم که پیـدا بود قصـد مرا دارند به من نزدیک شدند و خیلی از من تشـکر و قدردانی و تجلیل کردند، یکی دست مرا میبوسید، دیگری به

عبای من میآویخت که: آقا، حقا شما چشم ما را روشن کردید... بعد پرسیدند که قصد کجا را دارید؟ من گفتم که میخواهم بروم به مدرسه، آنها گفتند: خواهش میکنیم امشب را به مدرسه نروید و به منزل ما بیایید.

مقداری راه آمدیم به دری بزرگ و محکمی رسیدیم. در را باز کردند، وارد شدیم در را از پشت بستند. وارد اتاق که شدیم ناگهان چندین نفر دیگر را دیدم که همه ناراحت و خشمگین نشستهاند؛ آنان هیچ توجهی به آمدن من نکردند و جواب سلام مرا هم ندادند. من فکر کردم شاید بین خودشان ناراحتی دارند. بعد که ما نشستیم، یکی از آنها به تندی خطاب به من کرد که: سید...! اینها چه حرفهایی است که بالای منبر میگویی؟(این عتاب همراه با تهدید بود) من رو کردم به یکی که چرا این آقا این گونه حرف میزند. همگی گفتند: بله درست میگوید! تازه فهمیدم که اینها همه بهایی هستند و قصد انتقام کشیدن از مرا دارند. بالاخره چاقو و دشنه آماده شد و گفتند: که امشب، شب آخر توست و تورا خواهیم کشت. من گفتم که خوب، چه عجلهای دارید؟ شب خیلی بلند است و من یک نفر در دست شما آدمهای مسلح، کشتن که کاری ندارد، ولی توجه کنید که سخنی بگویم.

با تأمل و مشورت و بگومگو مهلت دادند که من حرفم را بزنم گفتم: من پدر و مادر پیری در هرند(قریه ایشان) دارم که مرا با زحمت به شهر فرستادند که درس بخوانم و به مقامی برسم و

کاری بکنم. اکنون خبر مرگ من برای آنها خیلی گران است. شما برای خاطر آنها دست از کشتن من بردارید.

جواب ایشان تندی و تلخی بود که چه حرفهایی میگوید، یاالله راحتش کنید.

دوباره گفتم: شب بلند است و عجلهای ندارید ولی حرف دیگری هم دارم. گفتند: حرف آخرت باشد، بگو. گفتم: شما با این کار امامزادهی واجب التعظیمی پدید میآورید و مردم بر مرقد من ضریحی درست خواهند کرد و سالهای سال به زیارت من خواهند آمد و برای من طلب رحمت و ادای احترام و برای قاتلان من که شماها باشید، نفرین و لعن خواهند کرد. پس بیایید برای خاطر خودتان از این بدنامی، از این کار منصرف شوید. باز همچنان سر و صدایی بلند شد که خلاصش کنید و اینها چه حرفهایی است! من دوباره گفتم: پس اکنون که عزم جزم برای کشتن من دارید، رسم این است که دم مرگ یک وضویی بسازیم و توبهای و نمازی به جا آوریم. به اصرار، این پیشنهاد مرا قبول کردند و برای اینکه احتمال میدادند شاید من مسالهی وضو را بهانه کردهام تا در حیاط فریاد کنم و به همسایهها خبر دهم، مرا در حلقهای از دشنه و خنجر به دستان، برای انجام وضو به حیاط آوردند. من بعد از وضو، نماز را شروع کردم و قصد کردم در سجده آخر هفت مرتبه بگویم:«المستغاث بک یا صاحب الزمان.»

ص:۸۰

با حضور قلب مشغول نماز شدم. در اثنای نماز بود که در خانه را زدند، اینها مردد بودند که باز کنند یا نه؟ ناگهان در باز شده و پس از لحظاتی شخصی وارد شد و آمد پهلوی من و منتظر ماند که من نماز را تمام کنم. پس از اتمام نماز، دست مرا گرفت و به قصد بیرون بردن از خانه، راه افتادیم. این بیست نفری که لحظهای پیش، همه دست به دشنه بودند که مرا بکشند همه مجسمه بودند که بر دیوار نصبند، دم هم برنیاوردند و ما از خانه بیرون رفتیم. شب گذشته بود و در مدرسه بسته بود. به دم در که رسیدیم، در مدرسه هم باز شد و ما داخل مدرسه شدیم. من به آن آقای بزرگوار عرض کردم که بفرمایید به حجرهی کوچک من تا به شما خدمتی نمایم.

جواب فرمودند که من باید بروم(۱) و من از ایشان جدا و وارد حجره شدم. دنبال کبریت بودم که چراغ روشن کنم، ناگهان به خود آمدم که این چه داستانی است؟ من کجا بودم؟ چه شد؟ چگونه آمدم و اکنون کجایم؟ به دنبال آن بزرگوار روان شدم ولی اثری از او نیافتم.

ص:۸۱

۱- باید توجه داشت که وجود مقدس امام زمان(علیه السلام) گاهی شخصا به یاری دوستان شان می آیند و گاهی هم اشخاصی را برای انجام امور می فرستند. لذا در این گونه فریادرسی ها یقین پیدا نمی شود که آن فریادرس شخص امام زمان(علیه السلام) بوده، اما در هر حال این یاری و کمک از ناحیه ی آن حضرت بوده است.

صبح، خادم با طلبهها دعوا داشت که چرا در مدرسه را باز گذاشتهاند و اصلا چرا بعد از گذشتن وقت آمدهاند. همهی طلبهها اظهار بیاطلاعی میکردند. تا آمدند سراغ من که چه کسی برای شما در را باز کرد؟ من گفتم: من که آمدم در باز بود و ماجرا را کتمان کردم.

صبح همان شب همان افراد آمدند سراغ مرا گرفتند و به حجره وارد شدند و اظهار داشتند: ما شما را قسم میدهیم به جان آنکه دیشب شما را از مرگ و ما را از گمراهی و ضلالت نجات داد راز ما را فاش نکن و پس از گفت و گوهایی که با هم داشتیم به برکت عنایت امام زمان(علیه السلام) آنها هم هدایت شدند.

من همچنان این راز را در دل داشتم و به احدی نمیگفتم تا مدتی بسیار بعد از آن، اشخاصی از تهران آمده بودند منزل و گفتند: جریان آن شب را بازگو کنید. معلوم شد که آن بهاییان که هدایت شده بودند ماوقع را برای دیگران نقل کردهاند.»

تا اینجا دو مورد از کارهای امام زمان در عصر غیبت مطرح شده بود. مورد سوم را یکی از بچهها این طور بیان کرد:

امام زمان(علیه السلام) کسانی رو که طالب فهم دین خدا و کسب معرفت باشند یاری میکنند یعنی در این زمان که حضرت ظاهر نیستند، اگه کسی واقعا بخواهد راه درست رو پیدا کنه و به حقیقت برسه، حضرت با فراهم نمودن شرایط مناسب کمکش میکنن که به

معرفت وشناخت صحیح برسه و راه کمال رو طی کنه و در این مورد به یک داستان واقعی جالب هم برخورد کردم که اونو یادداشت کردم تا براتون بخونم.

یکی از علمای بزرگ به نام میرزا حسن کرمانشاهی که از جهت احاطه بر علوم مختلف در روزگار خود موقعیت ویژهای داشته میگوید:

«روزی در مدرسهی سید نصرالله«ظاهرا در تهران» نشسته بودم. طلبهای ژندهپوش و ژولیده موی مستقیم نزد من آمد و گفت: آقا میرزا کلید حجرهی شانزده را به من بده و از امروز برایم تدریس کن. من گویا چارهای جز پذیرش نداشتم. فورا تسلیم شده و کلید را دادم و برایش درس را شروع کردم. در حالی که تدریس آن کتاب کار یک طلبه بود و من سالها قبل این کتاب را تدریس کرده بودم(و معمول نبود شخصی در سطح علمی من کتابی در سطح پایین را تدریس کند.) مدتی برای او درس گفتم. یک شب همسرم از کثرت مطالعه و اشتغال من ناراحت شد. من به ناراحتی او پاسخ نگفتم. ولی شب بعد هر چه دنبال کتاب گشتم آن را پیدا نکردم(معلوم شد خانم نقشهای کشیده که من درس را تعطیل کنم!) دو سه روزی بیمطالعه درس گفتم تا اینکه یک روز طلبه به من گفت: ای شیخ چرا بیمطالعه درس میگویی؟ به او گفتم: کتابم را گم کردهام گفت: همسرت آن را در محل رختخوابها، زیر رختخواب سوم پنهان کرده است. از اطلاع او بر این ماجرا شگفت زده شدم و کتاب را در همان جا پیدا کردم.

ص:۸۳

بالاخره به طلبه گفتم: تو کیستی؟ گفت: کسی نیستم. گفتم: روزی که رسیدی، مستقیم نزد من آمدی ونام مرا بر زبان آوردی و کلید حجرهی شانزده را که خالی بود خواستی و درخواست درس گرفتن کتاب منطق کردی و امروز از جای خالی کتاب خبر دادی و این همه، بیعلت نیست، سرگذشتت را برایم بگو.

آن طلبه گفت: طلبهای هستم از اطراف شاهرود. پدرم عالمی زاهد و خدمتگزاری واقعی بود و تمام امور دین اهل روستا با او بود. او میل زیادی به درس خواندن من داشت ولی من بر خلاف میل او روزگار را به خوشگذرانی سپری کردم. بالاخره پدرم پس از سالیانی دراز که به مردم خدمت کرد از دنیا رفت.

پس از پایان مراسم ختم پدرم مردم جمع شدند و لباس او را به من پوشاندند و مسجد و محرابش را واگذارم نمودند. دو سه سالی نماز خواندم، سهم امام گرفتم، هدایای مردم را از قبیل گوسفند و روغن و ماست و پنیر و پول قبول کردم و غاصبانه و بدون استحقاق خوردم و مسائل دینی را برای مردم از پیش خود گفتم. روزی به فکر فرو رفتم که طی طریق به این اشتباه تا کی؟

چند روز دیگر عمرم به سر میآید و به دادگاه برزخ و قیامت میروم، جواب حق را در برابر این وضع چه خواهم داد؟ و لذا تصمیم خودم را گرفتم و از تمام مردم دعوت کردم که روز جمعه برای امر مهمی به مسجد بیایند همه آمدند. به منبر شدم

و وضع خود را بـاز گو کردم(و از ناحق گرفتن وجوه تا اشـتباه گفتن مسائل همه را گفتم). مردم مرا از منبر به زیر آوردنـد و تا قدرت داشتند از ضرب و شتم فروگذار نکردند و پس از آن، با لباسی پاره و مندرس و بدون داشتن وسیله با پای پیاده به سوی تهران حرکت کردم.

در سـرازیری راه تهران به شـخص محترمی که آثـار بزرگی از چهرهی او پیـدا بود برخوردم. او مرا به اسم صـدا کرد و نشـانی شما و مدرسهی شما را به من داد و اینک هم اکثر روزها او را میبینم. مسالهی کتاب و محل اختفای آن را هم او به من گفت.

میرزای کرمانشاهی که از گفتههای او متعجب شـده بود وآثار الهی مبارزه با نفس و ترک هوی را در آن طلبه میدید، دریافت که این شـخص با وجود مقدس امام عصر(علیه السلام) روبرو شده و حضرت را نشناخته است و لذا به او گفت: ممکن است از دوست خود اجازه بگیری تا لحظهای به شرف ملاقات او نائل گردم؟

طلبه گفت: این کار مشکلی نیست، من او را میبینم و زمینهی ملاقات تو را با وی فراهم میسازم.(۱)

۱- منظور آن طلبه از این که من او را می بینم این بوده که آن شخص بزرگوار در مسیر من قرار می گیرند و خود را به من می نمایانند زیرا بر اساس روایات، هیچ کس در زمان غیبت کبری به دلخواه خودش نمی تواند خدمت حضرت برسد و اگر کسی ادعا کنـد من با حضـرت مرتبط هسـتم و می توانم هر وقت بخواهم خـدمت برسم و شـما را به محضـر حضـرت ببرم، باید او را تکذیب نمود.

چون روز دیگر شد طلبهی شاهرودی گفت: دوست من سلام رساند و گفت شما مشغول تدریس باشید میرزا گفت: این بار نیز اگر او را دیدی، اجازه بگیر من از دور جمال مبارکش را زیارت کنم. گفت: مانعی ندارد. رفت که اجازه بگیرد، دیگر بازنگشت و مرا در حسرت دیدارش خون جگر کرد.(۱)

جلسه حال معنوی خوبی پیدا کرده بود و بچهها که با دقت به این داستانها گوش کرده بودند، از اینکه حضور فعال امام زمان(علیه السلام) در جامعه و توجه ایشان را به دوستانشان بهتر از قبل درک کرده بودند بسیار شادمان بودند.

نوبت یکی دیگر از بچهها شد. او چهارمین مورد از آثار وجود امام زمان(علیه السلام) در عصر غیبت را چنین مطرح کرد:

پیشگیری از انحراف کلی جامعه و خنثی نمودن نقشههای دشمن وقتی این مورد مطرح شد چند تا از بچهها با هم گفتند: یعنی چه، چرا از همهی انحرافات پیشگیری نکنن؟

تا دقایقی گفتگوی بچهها دربارهی این مسئله به نتیجهی قابل قبولی نرسید. در این موقع دوستم که به عنوان راهنمای ما در جلسه حضور داشت گفت: دقت کنین، دنیا محل امتحان ما انسانهاست و ما به این دنیا اومدیم تا در ضمن امتحانات مختلف به رشد و کمال لایق خودمون برسیم و برای زندگی ابدیمون مهیا شیم.

۱- عرفان اسلامی ج۹ ص ۱۲۸ با اندکی تلخیص و تصرف.

مخصوصا در زمان غیبت این امتحان به طور جدیتر مطرحه. اگر خداوند یا امام زمان هر گونه زمینهی خطا و انحراف رو بکلی از بین ببرن، حالتی شبیه جبر پیش میاد و از امتحان بودن خارج میشه. مثلاـ در جامعه حرفای باطل هست ولی حرف حق هم روشن و شفاف مطرحه و هر کس طالب حق باشه میتونه با کمی دقت و تلاش به حق برسه اما گاهی شرایطی پیش میاد که حق بکلی در معرض خطر واقع میشه و احتمال انحراف عموم مردم هست. اینجاست که امام زمان(علیه السلام) دخالت میکنن و حق رو روشن میکنن.

برای اینکه مساله بهتر روشن بشه یک مثال میزنم. شما مشاهده کردین در امتحانات تستی، سه گزینهی غلط و یک گزینهی صحیح هست تا دانشآموزان امتحان بدن و با دقت گزینهی صحیح رو پیدا کنن و در عین حال که گزینههای غلط هست، مسئول جلسه دخالتی نمیکنه، ولی گاهی اتفاق میافته که مثلا اشتباهی صورت گرفته و در یک مورد تمام چهار گزینه در ورقه امتحان غلط نوشته شده، اینجاست که همهی دانشآموزان به اشتباه میافتن و راهی برای پیدا کردن جواب درست نیست. ناگهان مسئول جلسه دخالت میکنه و اعلام میکنه توجه کنین، فلان سؤال باید تصحیح بشه و خلاصه همه رو از سردرگمی نجات میده.

امام زمان(علیه السلام) هم که مسئول حفظ دین بندگان خدا هستن تا وقتی گزینههای درست ونادرست هر دو هستن، گزینههای غلط رو بکلی از بین نمیبرن تا حالت امتحان حفظ بشه اما هر جا زمینهی انحراف کلی جامعه و به اشتباه رفتن همگان پیش بیاد، دخالت میکنن و جلوی انحراف رو میگیرن، مثل روشنگری حضرت در ماجرای انار.

بچهها پرسیدند: ماجرای انار چیه؟

دوستم گفت: این کتاب رو آوردم تا همین قضیه رو با هم بخونیم و بعد در حالی که کتاب را ورق میزد تا جای داستان انار را پیدا کند خطاب به بچهها گفت: کی برامون میخونه؟ یکی از بچهها داوطلب شد و کتاب را گرفت و شروع به خواندن کرد:

۳- داستان انار

در دوران سیطرهی آشکار انگلستان و انگلیسیها بر جزایر خلیج فارس از جمله بحرین کنونی، به کمک آنها حکومت و نظامی بر آنجا تسلط یافته و مستقر شده بود که با مذهب اهل بیت(علیه السلام) میانهی خوبی نداشت و با اینکه بیشتر ساکنان آن جزیره را شیعیان و دوستداران خاندان وحی و رسالت تشکیل میدادند، نظام حاکم، سنی مذهب بود و با آنان سر ناسازگاری داشت.

امیر جزیره فردی سنی مذهب و متعصب بود و بدتر از آن وزیری

داشت که عنصری خشن و کینهتوز، و نسبت به خاندان وحی و رسالت و دوستداران آنان بسیار بداندیش و بدخواه بود.

او همواره در پی نقشههای بود تا شیعیان را زیر فشار قرار دهد تا آنان به هر صورت ممکن از راه و رسم خویش بازگردند و به راه و رسم او درآیند، اما هرگز در این راه موفق نبوده و در برابر آنان از نظر منطق و استدلال، ضعیف و ناتوان میماند.

از این رو مدتها فکر کرده و با یک نقشهی حساب شدهی ابلیسی روزی نزد امیر رفت و گفت: قربان! خدا را بنگر و سند حقانیت و درستی مذهب اهل سنت را... امیر نگاه کرد، دید وزیر اناری آورد که بر روی آن گویی بطور طبیعی این جملات نگاشته شده است:

«لا اله الا الله محمد رسول الله ابوبکر و عمر و عثمان و علی خلفاء رسول الله»

امیر انار را گرفت و شگفت زده به آن نگریست و وزیر را تحسین کرد و پرسید که انار را از کجا آورده است؟

وزیر بداندیش و توطئهگر گفت: قربان! مهم این است که این بزرگترین سند حقانیت اهل سنت است و باید شیعیان را مجبور سازید که از چهار راه یکی را برگزینند.

امیر گفت: کدام چهار راه؟

گفت: یا پاسخی برای این دلیل استوار و محکم ما بیاورند که

نخواهند توانست و یا به مذهب ما درآیند و یا مردانشان قتلعام و زنانشان به اسارت گرفته شوند و اموالشان را به غنیمت بگیریم و یا بسان یهود و نصاری، مجبور به پرداخت جزیه و تحمل ذلت و خفت شوند.

امیر که سخت تحت تاثیر او قرار گرفته بود پذیرفت، از این رو دستور صادر شد که بزرگان شیعه را دعوت کنند و مسأله را با آنان در میان گذارد.

روز موعود فرا رسید. بزرگان شیعه به دعوت حکومت گرد آمدند. مجلسی پرشکوهی به نظر میرسید، از مذاهب گوناگون حضور داشتند و کسی جز سران حکومت از نقشه خبر نداشت. هنگامی که مجلس آماده شد حاکم بحرین پس از بیان انگیزهی دعوت از رهبران مذهب، با حیلهگری بسیار موضوع انار را طرح کرد و آنگاه تصمیم خویش را نیز به اطلاع حاضران رسانید آن انار را نیز به همه نشان داد ساعتی فرصت داد تا علمای شیعه و بزرگان آنان، هر کدام از راههای چندگانه را که میخواهند برگزینند. بزرگان شیعه با دیدن انار و شنیدن نقشهی ظالمانه و فریبکارانهی حاکم و تهدید او دچار اضطراب شدیدی شدند، چرا که توضیحی برای انار نداشتند. به همین جهت تنها راهی که به نظرشان رسید، این بود که سه روز مهلت خواستند تا تصمیم خود را بگیرند.

آنـان پس از پایـان مجلس شوم حـاکم، در کنار هم نشسـتند تا چارهای بیندیشـند. به همین جهت پس از گفت و گوی بسـیار هنگامی که از همه جا نومید ومایوس شدند، تصمیم گرفتند که به فریادرس درماندگان امام عصر(علیه السلام) توسل جویند و حل مشکل بغرنج جامعهی خویش و نقش بر آب شدن نقشهی شوم دشمن را از او بخواهند.

برای این کار ده تن از شایسـتگان خویش را برگزیدنـد و آنان نیز از میان خویش سه نفر را انتخاب کردند تا هر کدام شب رو به بیابان نهد و ضمن راز و نیاز با خدا و توسل به حجت حق، حضرت مهدی(علیه السلام)، از او مدد بخواهند.

به همین جهت شب اول یکی از آن سه نفر رفت و از شامگـاه تا بامـداد به نماز، دعا و توسل و راز و نیاز نشـست، اما با دسـت خالی باز آمد و نفر دوم نیز شب دوم رفت واو نیز کاری از پیش نبرد.

شب سوم فرا رسـید و جناب محمد بن عیسـی سر به بیابان نهاد و در بارگاه خدا با قلبی خاضع و پراخلاص به نماز نشست و از خدا خواست که به وسـیله حجت و خلیفهاش امام عصـر(علیه السـلام) بندگان را مدد وبا چشمانی اشکبار و دلی پرنور و شور، چهره را بر خاك نهاد و حضرت مهدی(علیه السلام) را به فریادرسی طلبید.

در اوج سوز و گداز و مناجات بود که ندای دلنشـینی گوشـش را نوازش داد. خوب دقت کرد، دید صدا چنین میگوید: محمد بن

عیسی! چرا سر به صحرا نهاده و در غم و اندوه گرفتار آمده‌ای؟

پاسخ داد: بنده‌ی خدا! مرا به حال خود واگذار که برای کاری خطیر آمده‌ام. پرسید: کارت چیست؟ پاسخ داد: جز به سرورم و امام زمانم نخواهم گفت.

فرمود: محمد بن عیسی! خواسته‌ات را بگو! من صاحب الزمانم! بگو! پاسخ داد: اگر براستی شما او باشید نیاز به بیان نیست. فرمود: آری! همین طور است، اینک بگویم برای چه آمده‌ای؟ گفت: بگوی! و آن حضرت ماجرای گرفتاری شیعیان را بیان فرمود و آنگاه افزود: محمد بن عیسی! پاسخ این است، خوب بشنو. گفت: سرورم! سراپا گوش هستم، بفرمایید.

امام عصر(علیه السلام)فرمود:

«در سرای وزیر درخت اناری است، امسال پس از شکوفه زدن درخت، هنگامی که انارها شروع به رشد نمودند، او قالبی مخصوص به صورت انار ساخت و آن را به طور دقیق به دو نیم نمود و مابین آنها را تهی ساخت، آنگاه جملات مورد نظر خویش را بر آنها نگاشت و آنها را بصورت حساب شده‌ای بر انارهای کوچک و نارس بست و انار ریز در درون آن قالبها رشد کرد و رسید و به تدریج آن جملات روی پوست انار نگاشته شد. از این رو بامداد فردا به سوی امیر برو و بگو پاسخ آوردم، اما تنها در خانه‌ی وزیر خواهم گفت، وقتی شما چنین بگویی وزیر میکوشد به صورتی خود

را پیش از شما به خانه برساند و قالب رانابود سازد، شما نباید اجازه دهی برود و یا با کسی سخن بگوید. به همراه امیر و وزیر و دیگران، هنگامی که به سرای وزیر وارد شدید، سمت راست حیاط غرفهای است که درب آن بسته است بگو آن را بگشایند و هنگامی که وارد شدی در طاقچه اتاق، کیسهخاصی است و آن قالب آنجاست، آن را بردار و در برابر امیر بگذار تا فریب وزیر آشکار گردد و بدانند که این توطئهی ابلیس است نه کار خدا.

اعجاز و نشان دیگر این است که به آنان بگو ما از درون انار خبر میدهیم و آن این است که انار را بشکنند دانهای ندارد و جز دود و خاکستر در درونش نخواهید یافت. از وزیر بخواه تا آن انار را بشکند، آنگاه خواهی دید که جز دود چیزی در درون آن نیست و دود آن بر چهرهی پلیدش خواهد نشست.»

محمد بن عیسی، پس از دریافت جواب با تشکر فراوان از آن حضرت و با قلبی سرشار از شادمانی و مهر و امید بازگشت، تا مژده دهد که با لطف حضرت مهدی(علیه السلام) گره مشکل را گشوده است.

بامداد آن شب جاودانه، بزرگان شیعه به کاخ امیر رفتند و گفتند که پاسخ لازم را آوردهاند، اما تنها در خانهی وزیر بیان خواهند کرد.

ص:۹۳

ویر از شنیدن این جمله بر خود لرزید و اجازه خواست برای آماده ساختن اوضاع سرای خویش پیش از همه برود، اما محمد بن عیسی نپذیرفت. همه با هم رفتند و جناب محمد بن عیسی طبق آن نشانی که مولایش داده بود قالب را دریافت و به همه نشان داد و افزود که نشان حقانیت دیگری بر راه و رسم خاندان رسالت دارد و آن خبر دادن از درون انار است و آن هم همان گونه شد که امام عصر(علیه السلام) فرموده بود.

حاکم غرق در بهت وحیرت شد و حاضران همه بر او تحسین کردند و پرسیدند: این حقایق پشت پرده را از کجا و چه کسی آموخته است؟

گفت: از مولایمان امام عصر(علیه السلام).

امیر گفت: امام عصر(علیه السلام) کیست؟

محمد بن عیسی، امامان دوازدهگانه را از علی(علیه السلام) تا حضرت مهدی(علیه السلام) با نام و نشان و ویژگیهایشان برشمرد و خاطرنشان ساخت که او پناه و ملجا ماست.

امیر گفت: اینک، دستت را بده تا من نیز به مذهب اهل بیت علیهم السلام ایمان آورم.

و چنین کرد و وزیر کینهتوز را نیز به مرگ محکوم ساخت. و از آن پس سیاست خوشرفتاری را با شیعه در پیش گرفت.

ص:۹۴

پس از تمام شدن این داستان، یکی از بچهها گفت:چقدر جالبه که یک نفر شیعه با اعتقاد به امام زمان(علیه السلام) احساس میکنه که صاحب داره و اگه واقعا طالب درستی و راستی و هدایت باشه، امام زمانش هم به او کمک میکنن و موانع رو از سر راهش برمیدارن، ما خدا رو شکر میکنیم که شیعه هستیم و چنین امام مهربونی داریم.

همهی بچهها از آن بحث لذت میبردند چون واقعا گره بزرگی باز شده بود و معمای سختی داشت حل میشد آخر ما خیال میکردیم امام زمان(علیه السلام) در دوران غیبت کار خاصی ندارند و به همین جهت از خود سؤال میپرسیدیم که چه میشد اگر ایشان در همان سالهای نزدیک به زمان قیام متولد میشدند؟

اما در آن جلسه متوجه شدیم که وجود امام هر چند در پس پردهی غیبت باشد چه برکات و آثار فراوانی دارد. واسطهی فیض الهی، برآوردن حوائج و گرفتاریها، هدایت و راهنمایی افراد مشتاق و مستعد و حفظ جامعه از انحرافات.

ولی مثل اینکه بچهها هنوز هم منتظر بودند بیشتر بدانند. دوستم گفت: شما موارد خوبی از آثار وجود امام(علیه السلام) رو پیدا کردین ولی این آثار و برکات خیلی بیشتر از اینهاست چون وقتمون تقریبا تمومه من به یک مورد دیگه از آثار وجود حضرت اشاره میکنم، برای این جلسه کافیه.

ص:۹۵

از اونجا که امام زمان(علیه السلام) ناظر کارهای مردم و عملکرد اشخاص و جوامع باخبر هستن، دوستان حضرت و کسانی که به ایشون معتقدن، از گناه و کار خلاف چشمپوشی میکنن و راه درستی و تقوا در پیش میگیرن و این مسئله از آثار مهم وجود حضرت به حساب میاد. مخصوصا پیشگیری از گناه وقتی بیشتر میشه که توجه داشته باشیم حضرت در بین و ما در بازار و کوچه ما رفت و آمد میکنن و چه بسا در مسیری ما از کنار آن حضرت عبور میکنیم. البته سنت خداوند اینه که اون حضرت شناخته نشن. در روایتی از امام صادق(علیه السلام) میخونیم: یکی از شباهتهای امام زمانمون حضرت مهدی(علیه السلام) به حضرت یوسف اینه که برادران یوسف با اینکه همه عاقل، فهمیده و پیامبرزاده بودن و یوسف برادرشون بود نه شخص بیگانه، در عین حال وقتی نزد او رفتن، با او حرف زدن، تجارت کردن، برخوردهای مختلفی داشتن امّا اونو نشناختن چون خدا نمیخواست. امام زمان ما هم بین مردم رفت و آمد می کنن. در بازارها و حتی مجالس ما قدم میگذارن اما چون خدا نمیخواد کسی اون حضرت رو نمیشناسه.

با توجه به این حقیقت، شخصی که معتقد به اون حضرت باشه، مراقبت بیشتری نسبت به رفتار و گفتار خودش خواهد داشت. قضیهی عجیبی در همین زمینه روایت شده که افراد موثقی اونو نقل کردن:

ص:۹۶

دو نفر با هم دوست بودن. یک روز یکی از اونا به دوستش میگه: ما خیلی حدیث شنیدیم و برای دیگران هم نقل کردیم اما خودمون بهش عمل نکردیم. حالا ـ به این یک حدیث عمل کنیم که میگه:«المؤمن مراه المؤمن» مؤمن برای مؤمن دیگه به منزلهی آینه است و باید عیبهای اونو به طور صحیح بهش بگه تا اون مؤمن بتونه عیبش رو برطرف کنه.

اون دو نفر با هم پیمان بستن که برای عمل به این روایت هفتهای یک مرتبه با هم جلسهای ترتیب بدن و عیبهای یکدیگر رو تذکر بدن و صاحب عیب سعی کنه اون عیب رو برطرف کنه. تا مدّتی هفتهای یک روز جلسه داشتن و به نتیجههای خوبی هم رسیده بودن. هر کدوم عیببی از دیگری میگفت و او تلاش میکرد عیبش رو برطرف کنه. بعد از مدّتی یکی از این دو نفر خواب دید که با دوستش داره راه میره و در مورد یک نکتهی علمی با هم بحث میکنن، ولی هر چه او از دوستش سؤال میکنه، دوستاش جواب نمیده.

با تعجّب به دوستش که در سمت چپ او راه میرفت نگاه کرد، دید او غرق تماشای سه خانمی است که از روبرو میان و همین باعث شده که حواسش به سؤال دوستش نباشه و جواب اونو نده. کسی که این خواب رو نقل کرده میگه در عالم خواب خیلی ناراحت شدم و برای اینکه نگاه خودم به اون خانمها که پوشش درستی هم نداشتن نیفته صورتم رو به سمت راست گردوندم که

ناگهان صحنهی عجیبی دیدم. دیدم هالهای از نور وجود شخصی رو فراگرفته به طوری که به خوبی قابل مشاهده نیست و در چند قدمی این هالهی نورانی جوان خوشسیمایی بود که گاهی به هالهی نور نگاه میکرد و گاهی به دوست من که مشغول تماشای نامحرمان بود. من در عالم خواب به اون جوون خوشسیما گفتم: این آقایی که در هالهای از نور قرار دارن کی هستن؟ گفت: این وجود مقدس امام زمان(علیه السلام) هستن که مراقب شما دو نفرند و کارهای شما رو زیر نظر دارن.

تا شنیدم که آقا امام زمان هستن، متوجه اون حضرت شدم که ناگهان از خواب بیدار شدم، امّا متحیّر بودم که خواب من چه مفهومی داره؟!

در اولین فرصت خودم رو به دوستم رسوندم و خوابمو برای او تعریف کردم. او منقلب شد و گریه کرد و گفت:«براستی این بیماری در من وجود داره که هر وقت به نامحرمی میرسم نمیتونم خودمو کنترل کنم و نگاه نکنم. خواب شما درسته و من از امروز تصمیم میگیرم رضایت امام زمان(علیه السلام) رو فراهم کنم و با این یقین که آقا گفتار، کردار و نگاهم رو میبینند و کنترل میکنند، دست از این گناه بردارم.»

شخصی که خواب دیده این طور ادامه میده: من از اون روز دیگه رابطهی خودمو با دوستم قطع کردم. پس از مدّتی وقتی

منو دیـد گفت: دیگه چرا نیومـدی جلساتمونو ادامه بـدیم. من عذرخواهی کردم ولی اون گفت: میدونم به دلیل همون خوابیه کـه دیـدی، امّـا بهـت بگـم کـه من فردای اون روز که خـواب رو برام تعریـف کردی، وقـتی وارد خیـابون شـدم قبـل از اولین برخوردم بـا خانمهـایی که پوشـش درستی نداشـتن به خودم گفتم فلانـی! امام زمانت تو رو میبینن و مراقب تو هسـتن و مرتّب همین جمله رو به زبون میگفتم و بـاور داشـتم که آقا و مولایم منو میبینن. این تأکیـد چنان در روحیهی من اثر مثبت داشت که وقتی به اونها میرسیدم درست به عکس روزهای قبل هیچ رغبتی به نگاه کردن به اونها نداشتم بلکه از نگاه کردن به اونها بدم میاومد و خلاصه خیلی راحت تونستم با یاد امام زمانم گناه رو ترک کنم.

بله دوستان عزیزم، درسته که این خواب بوده، اما خوابی است منطبق با واقعیاتی که در روایتها اومده و این توجه به ناظر بودن امام زمان(علیه السلام) خیلی برای ما مفیده.

وقت جلسه تمام شده بود. بچهها خیلی خوشحال بودند که حرفها جالب و مهمی در مورد امام زمان(علیه السلام) یاد گرفتهاند. یکی از بچههـا گفت: من یه پیشـنهاد دارم. حالاـ که مـا فهمیـدیم چه امـام خوب و مهربونی داریم و ایشون چقـدر به فکر ما و دلسوز برای ماست، فکر کنیم ببینیم ما نسبت به او چه وظیفهای داریم و در ارتباط با او باید چه کار کنیم.

ص:۹۹

با این پیشـنهاد حرفهای مختلفی بین بچهها ردّ و بدل شد و در نهایت تقریبا نظر همهی بچهها این شد که دوست من که در این دو جلسه به عنوان ناظر بر بحثهای ما، میهمان جلسـهی ما بود هفتهی آینده در مورد وظایف ما نسبت به امام زمان(علیه السلام) صحبت کنـد و بچهها هم تا هفتهی آینـده در این زمینه مطالعه کننـد تا آمادگی لازم را پیـدا کنند. با این تصـمیم جلسه خاتمه یافت.

***

ص:۱۰۰

فصل: نهم

۱- نامحرمان خلوت یار

هر وقت مجال و فرصتی پیدا میکنم از خود میپرسم آیا براستی او غایب است یا من؟ آن وقت به خود جواب میدهم: منم که اونقدر بر آینهی قلبم زنگار نشسته و چشمام از سیاهی گناه تار شده که خود حجاب خود شدهام و گویا شاعر خطاب به من گفته:

تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز.

ص:۱۰۱

آری غفلتم ابری شده که جلوی تابش خورشیدِ وجودش را گرفته. امّا او همچنان خورشید است، ظاهر است و هر لحظه فیض یاریاش را به من میرساند، در هر گذرگاه مخاطرهآمیزی مرا دریافته و ندای ادرکنی مرا میشنود. او حاضر است و ما نامحرمان خلوت اوئیم:

گفتم که روی ماهت از ما چرا نهان است

گفتا تو خود حجابی ورنه رُخم عیان است

خدایا ما را از محرمان کوی دوست قرار ده!

و آن روز هم در همین افکار بودم که به جلسه رسیدم. دوستم جلسه را پس از ذکر نام و حمد خداوند با دعا برای امام زمان شروع کرد و گفت علت این کارش را در بین سخنانش بیان خواهد کرد. سپس گفت: دربارهی موضوع بحث این هفته یعنی وظایف ما نسبت به امام زمان(علیه السلام) در عصر غیبت، باید بگم از روایات و سخنان بزرگان چنین استفاد میشه که ما تکالیف زیادی در رابطه با امام زمانمون داریم که در کتابهای متعدّدی جمعآوری شده، من در این جلسه به چند مورد از مهمترین تکالیف اشاره میکنم:

اولین و مهمترین وظیفهی ما کسب معرفت و بالابردن سطح آشنایی خودمون در مورد اون حضرته که هر چه معرفت انسان

بالاتر بره بیشتر موفق به انجام وظایف میشه و بسیاری از غفلتها و کوتاهیها به دلیل نداشتن معرفته. برای رسیدن به این هدف باید اوّل از خداوند توفیق بخوایم و دعا کنیم تا زمینهی کسب معرفت فراهم بشه؛ همون طور که در دعاها هم به ما یاد دادن که:

«اللهم عرفنی نفسک... اللهم عرفنی حجتک...» یعنی خدایا حجّت خودت و امام من را به من بشناسون که اگر انسان با اخلاص و با توجه این دعا رو بخونه و از خداوند درخواست کنه، حتما زمینهی شناخت و معرفت برای او مهیا میشه و گاهی هم معرفتهای ویژه نصیب بعضی میشه.

و علاوه بر دعا باید از هر کاری در این زمینه ازمون برمیاد کوتاهی نکنیم، چرا که امام رضا(علیه السلام) فرمودند:

هر کس از خداوند توفیق طلب کند ولی در راه آن تلاش نکند خود را مسخره کرده است.

بنابراین باید ببینیم ما که توفیق شناخت امام زمان از خداوند میخوایم در راه این توفیق چه تلاشی کردهایم؟ چند کتاب دربارهی امام زمانمون مطالعه کردهایم؟ آیا در منزل ما که کتابهای داستان، رمّان، هنر آشپزی، ویندوز ۷ و... پیدا میشه، در بین اونا کتابی هم دربارهی شناخت امام زمان هست یا نه؟

ص:۱۰۳

آیـا در بین نوارهـایی که تو خونه داریم، نواری از یـک سـخنرانی خوب و مفیـد که معرفتبخش و محبتآور بـاشه در مورد امام زمان پیدا میشه یا نه؟

آیـا در بین سؤالاـتی که برامون مهمه و دنبال به دست آوردن جوابشون هستیم و از دیگرون سؤال میکنیم، سؤالاتی هم مربوط به امام زمانمون هست؟ چقدر در مجالسـی که به یاد حضـرت برگزار میشه شرکت میکنیم تا در اون جلسات معرفت و آگاهی ما زیاد بشه؟ اگر پاسـخ این سؤالات مثبته و ما به فکر بالا بردن معرفت هستیم که خـدا رو شـکر، و الّا بایـد با این مسـئله جدّیتر برخورد کنیم، این وظیفهی اوّل.

امّـا دوّمین وظیفهای که من مطرح میکنم اینکه به یاد امام زمانمون باشـیم و سـعی کنیم کمکم ساعتهای غفلت خودمون از اون حضرت رو کم کنیم.

۲- فواید یاد امام زمان(علیه السلام)

یکی از بچهها گفت: عذر میخوام، من برای اینکه روشن بشم میپرسم. یاد حضرت چه فایدهای داره؟ حالا به فرض من تونستم صبح تا شب به یاد ایشون باشم، چی میشه؟

دوستم گفت: سؤال خوبی کردی، شاید یه علّت اینکه ما سعی نمیکنیم زیاد به یاد امام زمانمون باشیم همین ندونستن

ص:۱۰۴

فایدههاست. دقّت کنین اصلا به یاد بودن، یکی از نشانههای دوستی و محبته و هردوستی به یاد دوستش هست. لابد برای شما هم اتّفاق افتاده که گاهی به دوستی برخورد کردیم، او پس از احوالپرسی گفته اتفاقا امروز صبح به یاد تو بودم، همین خبری که او به شما میده و میفهمین به یادتون بوده، شما رو خوشحال میکنه و محبت او رو در دل شما زیاد میکنه. او با این کارش اعلام کرده که واقعا به شما علاقه داره. ما هم هر چه بیشتر به یاد امام زمانمون باشیم، بیشتر به اون حضرت اظهار ارادت و علاقه کردیم.

نکتهی دیگه اینکه دوستی و محبت دو طرفهس. وقتی شما متوجه شدین دوستتون به یاد شما بوده، شما هم بیشتر به یاد اون هستین و گاهی براش دعا میکنین و...

ما هم وقتی زیاد به یاد امام زمان باشیم، متقابلا اون حضرت هم به یاد ما هستن و دعای خیر حضرت پشت سر ماست.

سومین نکته اینکه یاد امام زمان بهترین کمک برای انتخاب راه صحیح و عمل درست در زندگی ماست. وقتی که با زمینه گناه و کار نادرستی مواجه میشیم اگه همون موقع به یاد امام زمان باشیم و متوجه باشیم که حضرت از حال ما باخبر هستن، این معرفت و این یاد، میتونه بهترین کمک ما در ترک گناه باشه و اون زمانی که با زمینهی کار خوب و انجام وظیفهای برخورد

ص:۱۰۵

میکنیم، یـاد اون حضـرت بهترین مشوق برای انجام اون کار خوبه و وقتی گرفتاری و سـختی به سـراغ ما بیاد، ناامیـد نمیشـیم و خودمون رو در بنبست نمیبینیم؛ به ویژه وقتی این جملهی حضـرت یادمون بیاد که در نامهای به شیخ مفید نوشتن:«...ما بر اخبار و احوال شما آگاهیم و هیچ چیز از اوضاع شما بر ما پوشیده و مخفی نیست.»

صحبت که به اینجـا رسـید یکی دیگر از بچههـا گفت: بـا این همه فایـدههایی که در یـاد حضـرت هست، پس مـا خیلی ضـرر کردیم که کم به یاد امام زمانمون بودیم. چطور میتونیم این یاد رو زیاد کنیم و بیشتر به فکر اون حضرت باشیم؟

۳- چگونه بیشتر به یاد امام زمان(علیه السلام) باشیم؟

دوسـتم گفت: پاسـخ این سؤال آسونه، بـا فکر کردن میتونیم کارهـایی رو که بـاعث میشه ما به فکر حضـرت باشـیم بشناسـیم. همیـن الان، هر کی هر چی بـه ذهنش میرسـه بگـه. در ایـن موقع هر کـدام از بچههـا نکتهـای گفتنـد که مجموعـا این مـوارد جمعآوری شد:

۱- گاهی نام حضـرت را به زبان بیاوریم و حضـرت را صـدا بزنیم:«یا صاحب الزمان، یا مهـدی، یا بقیه الله، یا اباصالح، یا حجه بن الحسن»

۲- در هنگام تشکر از یکدیگر برای هم دعا کنیم و در آن دعا نام

حضـرت را ببریم، مثلا بگوییم: «انشاءالله امام زمان از شـما راضی باشن یا وقتی کسی خبر خوشی به ما میهد بگوییم: انشاءالله با مژدهی ظهور امام زمان دلت شاد بشه.»

۳- تابلوهایی در منزل، محل کار و نوشـته یا برچسبی در داخل خودرو، بر روی جلد کتاب و... داشـته باشیم که ما را به یاد آن حضرت بیندازد.

۴- نوشـتن برنامههـای مشـخص برای خوانـدن دعاها و زیارتهای مربوط به آن حضـرت؛ مثلا ممکن است کسـی با خودش قرار بگذارد که هر روز بعد از نماز صـبح دعای عهد و قبل از خواب زیارت آل یاسـین را بخواند و به این ترتیب هم در آغاز و هم در پایـان روزش به یـاد حضـرت هست. دعای عهـد دعایی است که از قول امام صادق(علیه السـلام) نقل شـده و آن حضـرت توصـیه کردهاند چهل صبح این دعا خوانده شود و به منزلهی تجدید عهدی با امام زمان است. این دعا در کتاب مفاتیح بعد از دعـای نـدبه نقـل شـده و زیـارت آل یاسـین زیـارتی است که خود امام زمان(علیه السـلام) به دوسـتانشان تعلیم داده و توصـیه کردهاند که برای توجه به آن حضـرت از این زیارت اسـتفاده شود. این زیارت هم در اواخر مفاتیح مقداری قبل از دعای ندبه ذکر شده است.

۵- مطالعهی کتابها و نوشتههای مربوط به آن حضرت.

ص:۱۰۷

۶- زیارت مکانهایی منصوب به حضرت و مکانهایی که حضرت به آنها توجه خاصی دارند؛ نظیر مسجد جمکران.

هنگامی که صحبت از مسجد جمکران شد یکی از بچهها پرسید: آیا این درسته که میگن هر کس چهل شب چهارشنبه به مسجد جمکران بره امام زمان(علیه السلام) رو میبینه؟

دوستم گفت: مشهور همینه و خیلی هم اتفاق افتاده که افرادی چهل شب چهارشنبه به مسجد جمکران رفتن و از دست امام زمان حاجت گرفتن.

یکی از بچهها گفت: شما خودتون کسی رو میشناسید که چنین توفیقی پیدا کرده باشه؟

دوستم گفت: بله در شهر ما (مشهد) آقایی هست که از همین راه حاجت گرفته و من خودم اون رو دیدم و افراد موثق و صد درصد مورد اعتماد من که اون رو از قدیم به درستی و راستی میشناختن پیش من گواهی دادن که ماجرای او کاملا مطابق با واقع است و بعد از اینکه من ماجرای او رو از این افراد شنیدم، مطلع شدم در کتابی هم ماجرای او را نوشتن، که خوشبختانه کتاب همراه من هست. برای اینکه دقیقتر نقل شده باشه بیاین از روی کتاب بخونین.

بعد صفحه مورد نظرش را آورد و کتاب را به یکی از بچهها داد و

ص:۱۰۸

او شروع به خواندن کرد:

«شخصی به نام آقای بلورساز خادم کشیک دوم آستان قدس رضوی ماجرای شفا گرفتن خود را از امام زمان(علیه السلام) چنین نقل مینماید:

من مبتلا به درد دندان شدم، برای کشیدن دندان پیش دکتر رفتم. گفت: غدهای هم کنار زبان شماست که باید عمل شود. با آن عمل من لال شدم و دیگر هر چه خواستم حرف بزنم نمیتوانستم و همه چیز را مینوشتم. هر چه پیش دکترها رفتم درمان نشد. خیلی گرفته و ناراحت بودم.

چند ماه بعد خانم بنده برای رفع درد دندان، پیش دکتر رفت. وقت کشیدن دندان ترسی و وحشتی برایش پیدا شد. دندانپزشک میپرسد: چرا میترسی؟

میگوید: شوهرم دندانی کشید و ماجرا را کلا برای دکتر میگوید. دکتر میگوید: عجب! آن شوهر شماست؟ میگوید: آری.

دکتر میگوید: در عمل جراحی عصب گویایی صدمه دیده و قطع شده و این باعث لال شدن ایشان است و دیگر فایده ندارد.

زن خیلی ناراحت به خانه برمیگردد وشب خوابش نمیبرد. مرد میپرسد: چرا ناراحتی؟ میگوید: حقیقت این است که دکتر گفته شما خوب نمیشوید. ناراحتی مرد زیادتر میشود و

ص:۱۰۹

به تهران میآید. شخص محترمی به ایشان میفرماید: راهنمایی من این است که چهل شب چهارشنبه به مسجد جمکران بروی، اگر شفایی هست در آنجاست. تصمیم جدی میگیرد و لذا به مشهد که برمیگردد ترتیبی میدهد که شبهای سهشنبه در تهران باشد و شبهای چهارشنبه به مسجد جمکران مشرف شود.

در هفتهی سی و هفتم که نماز میخواند و برای صلوات سر به مهر میگذارد، یک وقت متوجه میشود که همه جا نورانی شد ویک آقایی وارد شد و مردم به دنبال او هستند، میگویند حضرت حجت است. خیلی ناراحت میشود که نمیتواند سلام بدهد. لذا در کناری قرار میگیرد ولی حضرت نزدیک او آمده و میفرماید: سلام کن. اشاره به زبان میکند که من لالم و الا بیادب نیستم. حضرت بار دوم میفرماید: سلام کن. بلافاصله زبانش باز میشود و سلام میگوید. در این هنگام پرده کنار میرود و خود را در حال سجده میبیند.»

این ماجرا را افرادی که آقا را قبل از لال شدن و در حین لالی و بعد از لالی دیده بودند در محضر آیت الله العظمی گلپایگانی شهادت دادند.

۴- مسجد جمکران

وقتی خواندن این قصه تمام شد یکی از بچهها گفت: اصلا این مسجد جمکران کی ساخته شده و چرا میگن امام زمان به اون توجه دارن و اونجا رفت و آمد میکنن؟

اینجا بود که دوستم داستان مسجد جمکران را به طور خلاصه تعریف کرد و چون جلسه طولانی شده بود بقیه بحث را به جلسه آینده موکول کرد و تنها چند کتاب برای مطالعهی ماجرای این مسجد که به گفته او در اوایل غیبت کبرای امام زمان و به دستور آن حضرت ساخته شده معرفی کرد. من که خیلی مشتاق شده بودم داستان این مسجد و چگونگی ساخته شدن آن را بدانم همان جا با خود عهد کردم تا از جلسه بیرون رفتیم به کتاب فروشیها مراجعه کنم و دست کم یکی از این کتابها را بخرم و همین کار را هم کردم. خوشبختانه با اینکه روز جمعه بود. کتاب مورد نظر را خریدم و تا به خانه رسیدم معطل نکردم و کتاب را باز کردم و شروع کردم به خواندن داستان ساخته شدنِ مسجد جمکران:

حسن بن مُثله که فردی درستاندیش، شایسته کردار و شیفتهی خاندان وحی و رسالت بود، از روستایی به نام جمکران قامت برافراشت. روستای زادگاه او جمکران، آن روز نه شهرت بسیاری داشت و نه آوازهی بلندی.

ص:۱۱۱

روستایی ساکت و آرام در دشتی خشک و سوزان و با درختانی از انار سر بر دامنهی رشته کوهی کمارتفاع نهاده و به خواب عمیقی فرو رفته بود. آن روز چه کسی میدانست که سرانجام در این دشت خشک و سوزان روزی بنایی پرشکوه و سرشار از معنویت و عظمت که چشم هر تماشاگرِ درستاندیشی را خیره میسازد و قلب هر صاحب دلی را غرق در امید و نوید شادمانی میکند، برپا میگردد و هر هفته و ماه و سال میلیونها انسان از نقاط دور و نزدیک به سوی این بارگاه روحپرور و جانبخش، بار سفر میبندند؟

آری، آن روز کسی از امروز مسجدِ پرشکوهِ جمکران خبر نداشت و جناب حسن بن مُثله به دیدار امام زمان نایل شد و فرمان ایشان را همراه با نشانههایی تردیدناپذیر برای ساختن این مسجد برای مردم آورد. او ماجرا را چنین نقل میکند:

۵- سالارت تو را فراخوانده است

«درست شب سهشنبه، هفدهمین شبِ پربرکت رمضان به سال **۳۹۳** هجری شمسی بود و من در روستای زادگاه خویش جمکران در خانهی خود خفته بودم. پاسی از نیمه شب گذشته بود که ناگاه گروهی به سرای من آمدند مرا از خواب بیدار کردند و گفتند: حسن! به پا خیز و به دعوت سالارت امام عصر پاسخ گوی! چرا که آن گرامی اینک تو را فرا میخواند. لحظات وصفناپذیری

ص:۱۱۲

بود. به سرعت به پا خاستم، به خودم آمدم و ناباورانه آمادهی دیدار شدم. شتابان به در خانه آمدم که با چهرههایی وزین و پرشکوه روبرو شدم. سلام و درودی گرم نثارشان کردم و آنان نیز با لطف و محبت بسیار پاسخ مرا دادند. با اشارهی آنان حرکت کردیم و تا نقطهای که اینک مسجد جمکران است مرا راهنمایی و همراهی نمودند.

در آنجا تختی بسیار زیبا دیدم که فرشی بر آن گسترده و پشتیهایی بر آن نهادهاند و جوانی پرشکوه و پرصلابت که حدود سی ساله مینماید و بسان خورشید نورافشانی میکند بر آن بساط مجلل تکیه زده و در برابرش سالخوردهای وزین و بزرگوار نشسته و جمعی هم با جامههای سفید و سبز، با شکوهی خیره کننده در اطراف او بودند.

آنان را نشناختم امّا به گونهای برایم روشن شد که آن خورشید جهانافروز که در اوج کمال و جمال و در نهایت شکوه و عظمت بر آن تخت تکیه زده، محبوب جانهای پاک امام عصر است و آن سالخوردهی وزین و با عظمت که در برابر او قرار دارد حضرت خضر میباشد.»

۶- پیام ما را برسان

«سالخوردهی خوشسیما که حضرت خضر بود مرا دعوت به نشستن کرد و پس از آنکه ناباورانه به دیدار کعبهی مقصود و

ص:۱۱۳

قبلهی موعود مفتخر شدم، سالارم رو به من کرد و مرا به نام و نشان خواند و فرمود: حسن! آمدی؟ گفتم: آری سرورم!

پس از لطف و کرامت بسیار، فرمود: اینک نزد کشاورز این زمین حسن بن مسلم برو و این پیام را از سوی ما به او برسان. پرسیدم: کدام پیام سالارم؟

فرمود:«بگو شما اکنون سالهاست که این زمین را کشت میکنی و ما آن را از بین میبریم، شما آن را آباد میکنی و ما آثار غاصبانه را محو میکنیم.

اینک در سالی که در پیش است باز همان تصمیم را داری، امّا آگاه باش که اولا بر این کار مجاز نیستی و نباید به آن اقدام کنی. به علاوه باید بهرهای را که تاکنون از این زمین گرفتهای برگردانی تا در این مکان شریف مسجدی برپا گردد، چرا که این زمین، پرشرافت و مقدس است و خداوند آن را از دیگر زمینها امتیاز بخشیده و تو آن را به زمینهای خود افزودهای و با خیرهسری آن را غصب نمودهای.»

پس از شنیدن سخنان دلنشین و جانبخش آن گرامی گفتم: سرورم! به دیدهی منّت برای انجام خدمت با همه وجود آمادهام، امّا باید همراه این پیام جانبخش، نشانی باشد، چرا که مردم، پیام بدون نشان و دلیلِ آشکار را از من نمیپذیرند و گفتارم را باور نمیدارند و سخنم را تصدیق نمیکنند.

ص:۱۱۴

فرمود:«درست است! مـا نشان صـداقت و راستی تو و علامت درستیِ پیام را در همین جا قرار خواهیم داد. شـما برو و پیام ما را برسان، در این مورد مطمئن باش و با قوت قلب کارت را انجام بده.»

۷- فرمان بنیاد مسجد شکوهمند جمکران

آن گرانمایهی عصرها ونسلها، خطاب به من فرمود:

۱- نخست نزد سـید ابوالحسن بشـتاب و به او بگو که به همراه تو حرکت کنـد و کشاورزِ این زمین را بخواهـد و منافع سالهای گذشتهی آن را از او باز بستاند.

۲- پس از آن به کمک مردم خیرخواه و علاقهمند، بیدرنگ طرح مسجد پرشکوهی را در این زمین بیفکند.

۳- از منافع املاکی که در رهق در ناحیهی اردهال میباشد و از آنِ ماست، برای تکمیل ساختمان این مسـجد اسـتفاده کند و به او بگو که ما نصف ملک رهق را وقف این مسجد نمودهایم. بنابراین، همه ساله بهرهی آن را به ساختمان این مسجد برساند و در راه شکوه و عظمت ان مصرف نماید.

۴- به مردم بگـو این مکـان مقـدس را گرامی دارنـد و عارفـانه و بـا اخلاـص بـدانجا روی آورنـد و در این مکـان پرمعنویت و شریف این گونه به نیایش پروردگارشان برخیزند.

ص:۱۱۵

۸- آداب مسجد جمکران

آن گرامی، آداب نیایش و عبادت و راز و نیاز با خدا در این مکان مقدس را بدین صورت بیان فرمود:

۱- کسانی که به اینجا مشرف میشوند نخست دو رکعت نماز تحیّت مسجد بخوانند و آن بدین صورت است: در هر رکعت پس از سورهی مبارکهی حمد، هفت بار سورهی اخلاص و هفت بار ذکر رکوع و سجود مقرر شده است.

۲- پس از نماز تحیّت مسجد، دورکعت نماز به نیّت نماز صاحب الامر بخوانند که آن هم بدین گونه مقرر شده است:

پس از نیت و شروع سورهی فاتحه تا جملهی ایاك نعبد و ایاك نستعین بخوانند و آنگاه این جمله را یکصدبار با همهی وجود و شور و اخلاص تلاوت و زمزمه کنند و بعد سوره را تمام کنند وذکر رکوع و سجدهها را نیز همین گونه ادامه دهند.

پس از نماز، در برابر خدا سر تعظیم و تواضع فروآورند و اورا بزرگ بدارند و ستایش کنند و تسبیح حضرت فاطمه(علیها السلام) را بیاورند و آنگاه سر به سجده نهند و یکصدبار بر پیامبر و خاندانش که سلام خدا بر آنان باد، درود فرستند.

آنگاه فرمود: حسن! هر کس دو رکعت نماز عارفانه و خالصانه و همراه با همهی شرایط در این مکان شریف به جای آورد چنان

ص:۱۱۶

است که گویی در کعبه، کهنترین معبد توحید و یکتاپرستی، این نماز را خوانده است.

۹- با گامهای استوار به سوی رساندن پیام

من پیـام آن حضـرت را به دقّت و بـا همهی وجود به گوش جـان سپردم و تا آخرین واژه همه را به جان خریـدم. آنگاه پس از اتمـام پیـام به خـود گفتم که گـویی آن مکـان مـورد نظر اینجـاست و این مسـجد، همـان مسـجد شـکوهبار و پرمعنـویت امـام عصـر(علیه السلام) خواهد شد و در همان حال در دل بدان جوان شکوهمند و گرانقدری که بر تخت نشسته بود اشارت داشتم که بـا شـگفتی بسـیار گویی راز دل و نیّت قلـبی مرا خوانـد و بـا نوعی تصـدیق و تأییـد اشـاره فرمود که: «درنـگ نکن و برای رساندن پیام حرکت کن!»

از تماشـای جمـال دلآـرای او سـیر نشـده بودم، همچنـان بسـان تشـنهای در عشـقش میسوختم که با اشارهی او بازگشـتم و راه خویش را برای انجام فرمان او در پیش گرفتم.

با گامهای اسـتوار میآمـدم که دگر باره مرا فراخواند و فرمود:«حسن! در گله گوسـفند جعفر کاشانی شـبان بزی است ابلق و پر مو. هفت علامت سـیاه و سـفید دارد و این نشانهها همانند سـکّه درهـم هستند که سه علامت در یک طرف و چهار علامت در طرف دیگر آن حیوان است. شـما بایـد این بز را به کمک مردم یا پول شخصـی خویش خریـداری کنی وآن را شب آینـده به این مکان

ص:۱۱۷

مقدس بیاوری و ذبح نمایی و آنگاه گوشت آن را روز چهارشنبه برابر با هجدهم ماه رمضان در میان بیماران تقسیم کنی که خداوند آنان را به وسیلهی این گوشت شفا خواهد بخشید.»

۱۰- من در انتظار شما بودم

پس از دریافت این نشانهها که هر کدام میتوانست به تنهایی بهترین سند صداقت من در راه پیامرسانی و مأموریتم باشد برای رساندن پیام و اجرای دستور حرکت کردم، که برای سومین بار مرا فراخواند و آن خورشید جهانافروز فرمود: ما هفت یا هفتاد روز دیگر به اینجا خواهیم آمد. (که اگر هفت روز محاسبه شود، شب بیست و سوم ماه رمضان، شب مبارك قدر خواهد بود و اگر هفتاد روز محاسبه شود، شب بیست و نه ذیقعده خواهد بود که شبی بسیار گرانقدر است.)

آری! من به سوی خانهی خویش آمدم و شب را همچنان در اندیشهی آنچه گذشت گذراندم و با دمیدن طلوع و بامداد، نماز خواندم و ماموریت خود را آغاز کردم.

نخست ماوقع را با یکی از دوستانم به نام علی بن منذر در میان نهادم و با او به مکان مقدسی که دیشب بدانجا دعوت شده بودم رفتم و پس از بازدید از آنجا، برخی از نشانههایی که شب گذشته امام عصر(علیه السلام) فرموده بود برخوردیم و آن عبارت بود از زنجیر و میخهایی که در آنج نصب شده بود.

ص:۱۱۸

آنگاه به همراه دوستم، به سوی منزل سید گرانقدری که امام(علیه السلام) دیشب دستور داده بود و من اورا نمیشناختم شتافتیم.

هنگامی که به در خانهی سیدابوالحسن رسیدیم، برخی فرزندان و کارگزارانش گویی در انتظار ما هستند و با دیدن ما گفتند: آیا شما از جمکران هستید؟ گفتیم: آری گفتند: سید ابوالحسن از طلوع فجر تاکنون منتظر شماست و برای آمدنتان بیصبرانه لحظهشماری میکند.

وارد خانه شدیم و ضمن تقدیم سلام و اظهار تواضع و فروتنی با پاسخ گرم و احترام او روبرو شدیم. او مرا در جایگاه خویش نشاند و پیش از اینکه من سخن را شروع کنم گفت: حسن! من شب گذشته در خواب بودم که در عالم رویا، بزرگمرد شکوهباری را دیدم که به من میفرماید: بامداد فردا مردی به نام حسن از جمکران به خانهی شما خواهد آمد. آنچه او به تو گفت باور کن و بر او اعتماد داشته باش، چرا که سخن او پیام ما و نپذیرفتن آن در حقیقت نپذیرفتن پیام ماست. در همان لحظه بیدار شدم و تاکنون در انتظار شما لحظهشماری میکردم.

۱۱- برای انجام کار

حسن ماجرای دیشب را به طور دقیق و مشروح با او در میان نهاد و سید دستور داد اسبها را آماده نمودند و سوار بر مرکبها حرکت کردند.

در راه و در نزدیکی روستای جمکران بود که آنـان به گلهی جعفر کاشـانی رسـیدند و حسن بن مثله آن بزی که دسـتور یافته بود و یکی از نشانههای صداقت و درستی پیام او بود، در میان گلّه یافت.

حسن آن را گرفت و رفت تا قیمت حیوان را بپردازد که شبان گفت: به خدای سوگند که این بز در گلهی ما نبود و تنها امروز آن را دیدم که پشت سر گله حرکت میکند و هر چه کوشیدم نتوانستم آن را بگیرم، امّا اینک شگفتزده شدم که این حیوان به آسانی به سوی شـما آمـد و شـما آن را گرفتیـد. حقیقت این است این بز از آن من نیست و تا امروز آن را در میان گله ندیـده بودم و این خود برای من معمّاست!

بـدین گونه حیوان را به نقطهای که فرمان یافته بودنـد آوردنـد و ذبح کردند و به گونهای که دسـتور داده شده بود به بیماران دادنـد و طرح مسـجد جمکران را افکندند و با اموال و منافع و املاک منطقهی اردهال، سـقف آن را برافراشـتند و آن میخها و زنجیرها را که به گونهی خاص تعبیه شـده بود جناب سـید ابوالحسن به خانه خودش برد که هرگاه بیماران با عقیده و اخلاص خود را بدان نزدیک میساختند و به خواست خدا و اذن او، شفا مییافتند و مورد لطف آفریدگار قرار میگرفتند.

ص:۱۲۰

۱۲- پس از رحلت سید

پس از رحلت سیدابوالحسن یکی از فرزندانش بیمار شده و برای شفای خویش سر صندوقی رفت که آن زنجیرها و میخها در آن نگهداری میشد تا با تبرک جستن بدانها، از خدای خود شفا بجوید. امّا با شگفتی بسیار با صندوق خالی روبرو شد و زنجیرها و میخها را نیافت و این نیز برای آنان معمای دیگری شد.

آری! بدین سان مسجد پرشکوه و پرمعنویت جمکران به فرمان جانِ جانان و قبلهی خوبان، دوازدهمین امام نور و به لطف خود آن گرانمایه عصرها و نسلها بنیاد گردید و به نقطهی امیدواران عارف و عاشق تبدیل شد.(۱)

***

ص:۱۲۱

۱- رجوع شود به بحارالانوار ج۵۳، نجم الثاقب ص۲۹۴ و شیفتگان حضرت مهدی ج۲.

فصل: دهم

۱- ابراز محبت

باز صبح جمعه رسیده بود و من با شور و شوق خاصی به طرف جلسه میرفتم، آخر آن جلسه برای من خیلی پربرکت بود. وقتی فکرش را میکردم میدیدم این دور هم نشستن صبحهای جمعه چقدر فایده دارد. ساعتهایی از بهترین زمانهای عمرم زنده میشود و به جای خواب و غفلت و بطالت، بهترین بهرهها را از آن ساعات میبرم.

دوستان خوبی پیدا میکنم با جوانهایی که عاشق خوبی و

کمال و درستی و راستی هستند آشنا میشوم و اینان یاورانی شایسته در زندگی هستند. دوستانی که اطمینان دارم به من خیانت نمیکنند، مرا به بیراهه نمیکشند، مرا برای نفع شخصی خود نمیخواهند بلکه هدفمان از این دوستی بهتر و درستتر زندگی کردن و کمک به یکدیگر در مسیر بندگی خداست.

به علم و کمالم افزوده میشود. هر جلسهی خوب مثل یک کلاس درس انسان را آگاهتر میکند و تذکرات هفتگی باعث میشود غفلت به سراغم نیاید. آخر دل ما آدمها مثل آینه احتیاج به غبارروبی دارد، آینه هر قدر هم در اتاقی تمیز، باشد باز به تدریج گرد و غبار بر آن مینشیند و اگر مدتی تمیز نشود کم کم دیگر حقیقت را نشان نمیدهد. دل ما هم همینطور است و پاکیزه کردن آینهی دل با همین تذکرات و جلسات ممکن است.

و از همه مهمتر، در این جلسات با امام زمانم آشناتر میشوم و بخشی از وظیفهی خود را نسبت به آن حضرت با حضور در این جلسه انجام میدهم. فکر بکری به ذهنم خطور کرده بود؛ هر چه میگذشت نکات زیبای تازهای از فواید جلسات صبح جمعه پیدا میکردم ولی دیگر به مقابل مکان جلسه رسیدم و نشد آن افکار را پی بگیرم.

در آن جلسه، دوستم بعد از یادآوری خلاصه مطالب جلسهی قبل

ص:۱۲۴

ادامه داد:

سومین تکلیفی که میتونیم نسبت به امام زمان(علیه السلام) بیان کنیم، اظهار محبت نسبت به اون حضرته، یعنی ما که امام زمانمونو دوست داریم با بعضی امور این محبت رو آشکار میکنیم. البته این امور خیلی شبیه به بحث قبلی یعنی راههای یاد امام زمان میشه و میشد بعضی از اینها رو در بخش قبل ذکر کنیم ولی به نظر میرسه اگه اون رو جزء اظهار محبتها بیاریم مناسبتره:

۱- دعا برای تعجیل فرج، برای حوائج و برای سلامتی اون حضرت.

۲- احترام به نام حضرت به ویژه لقب خاص حضرت قائم که اشاره به قیام آن حضرت داره؛ همچنان که وقتی دعبل خزائی، شاعر و مداح اهل بیت(علیهم السلام) در حضور امام رضا(علیه السلام) اشعاری خوند و به بیتی رسید که در آن اشاره شده بود به ظهور و قیام امام زمان(علیه السلام)(۱)، حضرت رضا(علیه السلام) برخاستن و کف دست بر سر گذاشتن و به حال احترام سر مبارکشون رو مقداری خم نمودند و دعا کردند: اللهم عجل فرجه و مخرجه و انصرنا به نصراً عزیزاً.(۲)

۱- خروج امام لامحاله خارج یقوم علی اسم الله بالبرکات.

۲- منتهی الآمال محدث قمی ج۲ ص ۴۹۰.

۳- صدقه دادن برای سلامتی حضرت که میتونیم هر روز مبلغی رو صدقه بدیم به نیت سلامتی امام زمان(علیه السلام) و هر کس که آن حضرت خواهان سلامتی او هستند.

۴- انجام برخی عبادتها و زیارتها و یا طواف خانهی خانه به نیابت از اون حضرت.

۵- نامگذاری فرزندان و نیز نامگذاری جلسات، مؤسسات و مانند اینها به یکی از نامهای آن حضرت مثل مهدی، موعود، قائم و منتظر.

۶- تشکیل جلساتی به نام اون حضرت و شرکت در مجالسی که به نام و یاد ایشون برگزار میشه.

۷- خدمت به دوستان امام زمان(علیه السلام) که طبیعیه موجب خرسندی ایشون خواهد شد. حالا ـ این جلسات میتونه به صورتهای مختلف باشه:

کمک به فقرا، قرض دادن به نیازمندان، راهنمایی و هدایت و یا حتی عفو و گذشت از دوستان آن حضرت برای خاطر ایشون.

۸- جایزهها و هدیههایی که به مناسبتهای مختلف به افراد میدیم یادآور اون حضرت باشه. مثلا ـ کتاب یا تابلویی باشه که دیگران رو به یاد حضرت انداخته و موجب آشنایی بیشتر با ایشون بشه.

ص:۱۲۶

اینها نمونههایی است از راههای اظهار محبت به امام زمان(علیه السلام).

یکی از بچههای گفت: از صحبتهای شما دو سؤال برای من پیدا شد. یکی اینکه مگه امام زمان همیشه سالم و تندرست نیستند که ما برای سلامتی ایشون دعا کنیم یا صدقه بدیم؟ دوم اینکه اعمال نیابتی ما چه ارزشی داره که اونها رو به امامون هدیه کنیم؟

دوستم گفت: نسبت به سلامتی امام زمان باید بگم درسته که ایشون حجت خدا و صاحبالزمان هستند، امّا چون با صرف نظر از امامت و ولایتشون، انسانی هستند مثل ما و از همین آب و هوا و غذا استفاده میکنن در معرض بعضی از بیماریها هم هستن. همونطور که نسبت به بقیهی معصومان در تاریخ و احادیث میخوانیم گاهی بیمار میشدند. مثلاـ یکی از اصحاب امام هادی(علیه السلام) میگه: آن حضرت بیمار بودند من به همراه یکی از دوستان به عیادت ایشان رفتیم. امام(علیه السلام) به ما سفارش کردند به حرم امام حسین برویم و برای ایشان دعا کنیم ما از خدمت حضرت خارج شدیم. دوستم گفت: چگونه است که حضرت ما را برای دعا به حرم امام حسین میفرستند در حالی که خود ایشان، از جهت شان و مرتبه مثل امام حسین هستند. من برگشتم و همین سؤال را از امام هادی پرسیدم. فرمودند: خداوند جایگاههایی دارد که دوست دارد در آن مکانها عبادت شود و حرم امام حسین از آنهاست.(۱)

ص:۱۲۷

۱- وسائل الشیعه ج۸ ص۱۴۷، ح۱ و نیز در تاریخ می خوانیم که امام هادی(علیه السلام) به شخصی که به عیادت ایشان رفته بود فرمودند: چون به عیادت من آمدی بر من حقی پیدا کردی و من برای ادای حق ات، روایتی از رسول اکرم برایت نقل می کنم: ایمان آن است که در دل جایگزین شود و گفتار و کردار انسان آن را تصدیق کند. امالی صدوق مجلس پنجاه و چهارم ص دویست و چهار .

از این گونه روایات میفهمیم که امام هم گاهی بیمار میشدن، پس صدقه دادن برای سلامتی امام زمان کاری پسندیده و یک ارزش حساب میشه. البته این نکته رو هم باید در نظر گرفت که پیامبر و امام، حجت خدا و کاملترین انسانها هستند و نیز مرجع مردم در مسائل الهی و تربیتی به حساب میان، از دو نوع بیماری مصونیت دارن. یکی بیماریهایی که ناشی از ناآگاهی یا عدم رعایت اصول بهداشتی وتغذیه است، دوم بیماریهایی که باعث تنفر و دوری مردم از اونها بشه. چرا که مورد اول ناشی از عمل نکردن به وظیفه است و اونها از هر کسی وظیفهشناستر و عاملتر هستن و مورد دوم با هدف اونا که جذب مردم و نفوذ در دلهای اونها است، منافات داره.

امّا سؤال دوم که در رابطه با اعمال نیابتی بود، باید بگم اینکه ما نماز یا زیارتی رو به نیابت امام زمان به جا بیاریم، قبل از هر چیز اظهار ارادت و محبت به اون حضرته و باعث میشه ما زمان بیشتری رو به یاد اون حضرت باشیم و به علاوه هر سلامی، یک علیک داره و وقتی ما به یاد امام زمانمون باشیم و برای حضرت دعا کنیم، ایشون هم بیشتر به یادِ ما خواهند بود و متقابلا برای ما دعا میکنن. از اینها گذشته، هر کار خداپسندانهای که با اخلاص انجام بشه در نظر خداوند ارزشمنده؛

ص:۱۲۸

هر چنـد اون رو یک انسان عادی مثل ما انجام بـده و خداونـد در مقابل اون پاداشـی عنایت میکنه که میتونیم اون پاداش رو به عنوان هدیهای هر چند کوچک به امام زمانمون اهدا کنیم. و نکتهای که دونستنش برای شـما جالبه اینکه در زمان امامان قبل هم گـاهی دوسـتانشون اعمال مسـتحبّی رو به نیابت امامان انجام میـدادن و معصومین هم اونها رو تشویق میفرمودن، مثلاً وقتی یکی از دوستان امام عسگری(علیه السلام) به نیابت از ایشون به زیارت امام هادی(علیه السلام) رفته بود حضرت به او فرمودن:

«لـک بـذلک من الله ثواب و اجر عظزم و منّا التحمـد» یعنی خداونـد به این کار تو پاداش بزرگی عنایت میکنـد و ما هم از تو تشکر میکنیم.(۱)

دوسـتم بعد از پاسخگویی به سؤالات به توضـیح بقیهی وظایف ما نسـبت به امام زمان(علیه السـلام) پرداخت و گفت: تکلیف چهارم ما نسبت به امام زمانمون انتظار فرج و ظهور اون حضرته که در مورد مفهومش قبلا صحبت کردیم.

امّا آخرین و پنجمین موردی که در نظر داشـتم به عنوان وظایفمون نسـبت به امام زمان ذکر کنم اینه که ما در زمان غیبت اگه حاجتی داشتیم به امام زمانمون بگیم و ایشون رو واسطهی بین خود و خدا قرار بدیم و به او متوسل بشیم.

۱- وسائل الشیعه ج ۱۰ ص۴۶۴ حدیث ۱۹۸۸۵.

بچهها پرسیدند: چطور میتونیم به امام زمان(علیه السلام) متوسل بشیم؟ گفت: توسل به اون حضرت راههای زیادی داره و منحصر به موارد معینی نیست، مثلا میتونیم:

۱- با خواندن زیارتها و دعاهای مربوط به اون حضرت با ایشون ارتباط معنوی برقرار کنیم و اون وقت حاجت خودمون رو به ایشون بگیم.

۲- میتونیم گاهی برای رسیدن به خواستههامون برای امام زمان(علیه السلام) نذر کنیم؛ مثلا نذر کنیم اگه خداوند حاجت ما رو برآورده کرد صد صلوات بفرستم و ثواب اون رو هدیه کنیم به امام زمانمون و یا به جمعی از فقرا کمک مالی کنیم و ثواب اون رو هدیه کنیم به اون حضرت و...

۳- یکی دیگه از راههای توسل به امام زمان(علیه السلام) اعمالی است که خود اون حضرت توصیه فرمودن؛

بعد از نصف شبِ جمعه باید غسل کرد و دو رکعت نماز خواند، مثل نماز صبح، با این خصوصیات که در هر رکعت نماز جملهی ایاک نعبد و ایاک نستعین را صد مرتبه و ذکر رکوع سبحان ربی العظیم و بحمده و ذکر سجود سبحان ربی الاعلی و بحمده هر یک را هفت مرتبه به زبون بیاریم و بعد از نماز دعایی رو بخونیم که در حاشیهی کتاب مفاتیح الجنان، باب دوم ذکر شده. این نماز که سفارش امام زمان(علیه السلام) و توصیهی خود اون حضرته در رسیدن به حوائج خیلی مؤثره.

ص:۱۳۰

۴- یکی دیگه از راههای توسل اینکه ما به امام زمان(علیه السلام) قول بدیم و تعهد کنیم اگه ایشون جواب ما رو عنایت فرمودند و خداوند به واسطهی ایشون حاجت ما رو برآورده کرد ما هم حتما یک کاری رو که امام زمان(علیه السلام) دوست دارن انجام بدیم؛ مثلا تعهد کنیم همیشه نمازمون رو اول وقت بخونیم.

۵- همچنین رفتن به مکانهایی که مورد توجه امام زمان(علیه السلام) هست مانند مسجد جمکران و دعا کردن در اون مکانها از راههای توسل به اون حضرت به حساب میاد.

۶- و بالاخره یکی از راههای توسل به امام زمان(علیه السلام) نوشتن نامه به اون حضرته که ما میتونیم نامهای به امام زمانمون بنویسیم و در اون نامه حرفا و خواستههامون رو مطرح کنیم و نامه رو در ضریح یکی از امامان بندازیم خوبه بدونین از اوایل غیبت حضرت این شیوهی توسل معمول بوده و حاجتمندان بسیاری از این طریق به خواستهی خودشون رسیدن.(۱)

اینها بعضی از وظایف ما نسبت به امام زمان(علیه السلام) بود. البته موارد دیگری هم هست که در کتابهای مربوطه ذکر شده میتونین مطالعه کنین.

۱- برای توضیح بیشتر در این مورد می توانید به کتاب هایی مانند منتهی الآمال جلد ۲ ص چهارصد و نود و سه محدث قمی و بحارالانوار ج صد و دو ص دویست و سی و چهار و نجم الثاقب ص پانصد و چهل و سه مراجعه نمایید.

در حالی که از جلسه خارج میشدیم من به یاد سؤالات خواهرم افتادم. آخر من همیشه حرفهایی را که در جلسه مطرح میشد در خانه بازگو میکردم. این هفتهی آخر، وقتی صحبت از یاران امام زمان شد که اولین یاران امام زمان سیصد و سیزده نفرند و در اولین لحظات ظهور به خدمت حضرت میرسند و پس از آنها هزار نفر و سپس بقیهی مردم به تدریج به حضرت ملحق میشوند. خواهرم پرسید آیا زنان هم جزء اصحاب آن حضرت هستند؟

و وقتی خواستم به جلسه بروم خواهرم گفت تو که سفارش میکنی همیشه به یاد امام زمان باشیم و گاهی اشعاری که مربوط به آن حضرت است زمزمه کنیم، یکی دو تا شعر خوب برام پیدا کن. من هم همین دو نکته را در هنگام خروج از جلسه با دوستم در میان گذاشتم. او گفت: در مورد سؤال اول، جواب مثبته. یعنی در روایات از قول امام باقر(علیه السلام) نقل شده که پنجاه زن همراه با همون سیصد و سیزده نفر در خدمت حضرت هستن.(۱)

البته باید توجه داشته باشیم که یاران حضرت هر کدوم مسئولیتی رو به عهده میگیرن و هر کسی متناسب با شرایط خودش در پستی قرار میگیره و به خانمها هم مسئولیتهایی هماهنگ با خصوصیات جسمی و روحی اونها واگذار میشه و معلومه هیچ کس توقع نداره یک خانم مثلا آر پی جی زن باشه

۱- مهدی منتظر محمد جواد خراسانی ص ۲۰۶.

و به تانکهای دشـمن حمله کنه ولذا وقتی از امام صادق(علیه السـلام) در مورد نقش زنان در بین یاران امام زمان(علیه السـلام) سؤال کردن، حضرت یکی از مسئولیتهای بانوان رو مداوای مجروحین و پرستاری از بیماران ذکر فرمودن.

وقتی صـحبت به اینجا رسـید دوسـتم کاغذی از جیب درآورد و گفت: این شعر رو همین تازگی یادداشت کردم، از روی اون بنویس و بعد به من برگردون. من ضمن تشکر ورقه را گرفتم، این ابیات در آن نوشته شده بود:

بیا که از قدمت سبزی بهار بیاید

بیا که روشنی روز و روزگار بیاید

خزان ظلم به تاراجِ باغ دست گشود

بیا بیا که به همراه تو بهار بیاید

امید خفته به دلهای بیشکیب بخیزد

قرار رفته ز جانهای بیقرار بیاید

خوشا ظهور تو مهدی که از شمیم کلامت

نهال وعدهی پیغمبران به بار بیاید

ص:۱۳۳

بیا که عیسی پشت سرت نماز گذارد

بیا که خضر به پیش تو پردهدار بیاید

جهان به خاک فتاد از حکومت بت و بتگر

بیا که دولت قرآن به روی کار بیاید(۱)

۱- دیوان مؤید ص ۱۰۸.

فصل: یازدهم

۱- سخن آخر

آری این چنین بود که متوجه شـدم امـامی دارم زنـده، آگاه، خیرخواه، دلسوزتر از پـدر، مهربانتر از مادر، او هرگز از من غافل نیست. من و دیگران به برکت وجود او از رحمتهای الهی بهره میبریم و او واسـطهی رسـیدن فیض الهی به ماست. او مرا میبیند، گزارش اعمـالم بـه او میرسـد، برایـم دعـا میکنـم و از خداونـد برایـم طلـب مغفرت و رحمـت مینمایـد، گر چه من از دیـدن او محرومم او در گرفتاریها به فریادم میرسد، در نگرانیها آرامشم میبخشد،

در غفلتها متوجهام میسازد، اگر از او بخواهم.

او میآیـد و همهی جهلهـا، ظلمهـا و هر چه مایهی رنجش انسانهاست را از بین میبرد و ماننـد باغبانی مهربان و دلسوز و کارآمد دنیـا را گلسـتان میکنـد. پس من بایـد بیش از پیش در پی شـناخت او بـاشم، او و هـدفهایش و آرمانهـایش را بیشتر بشـناسم و بکوشم آن گونه که او میپسندد زندگی کنم و دیگران را به این مهم دعوت کنم. به همگان بگویم:

آن دوست که بر خانهی دلها بنشیند

حیف است که بر دامن صحرا بنشیند

بنموده مسخّر دل ما را و چه خوش باد

باز آید و بر دیدهی بینا بنشیند(۱)

آری حیف است او باشد و ما غافل از او و محروم از برکات ظهور او زندگی کنیم. پس من باید از خودم شروع کنم. نکند من با گفتارم، کردارم، غفلتم، جهل و ناآگاهیام نقشـی در این محرومیت بزرگ داشـته باشم، باید هر صبح و شام به یاد او باشم و از خداوند اسـتمداد کنم تا مرا شایسـتگی انس با او مرحمت فرماید و این عشق را که حاصل این گفت و گوها بود را همچون سرمایهای پرورش دهم و زیاد کنم، تا آنجا که بتوانم صادقانه به او بگویم:

۱- گلزار ثابت ص۱۷۵.

هر شب، به دل غمزده غوغای تو دارم

نقشی به دل از قامت رعنای تو دارم

غائب ز نظر باشی و در قلب هویدا

از دیدهی دل دیده به بالای تو دارم

نادیده مجسم شدهای در بر چشمم

آن سان که نظر بر رخ زیبای تو دارم

گر جلوه کنی یا نکنی حکم تو باشد

امّا چه کنم میل تماشای تو دارم

ای یوسف زهرا سر بازار محبت

با رشته کلافی سر سودای تو دارم

مپسند که نادیده جمال تو بمیرم

این مسئلت از درگه والای تو دارم(۱)

...و این بود:

گفت و گویی که به عشق انجامید.

ص:۱۳۷

۱- گلزار ثابت ص ۱۸۱ با تلخیص.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹